



۷.۱

# گفت‌وگوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۷ زبان

مصر

پسانقلاب

مونا ابازده

پرسش از واقعیت

لوک بولتانسکی

مؤسسه‌ای

استثنائی

سارا موزونترا

بازنمایی زنان

آفریقایی‌آمریکایی

پاتریشا هیل کالینز

جامعه‌شناسی

سنگاپور

وینیتا سینها

نورمان عبدالله

یوبین تئو

فرانسیس خک گی لیم

دنیل پی. اس. گه

کشمکش‌ها بر سر

سقط جنین در لهستان

آگنیزکا گرف

الزبیتا کورولچوک

جولیا کویسا

ستون ویژه

< شبکه جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

< ترجمه مجله گفتگوی جهانی به زبان اندونزیایی

< معرفی گروه سردبیری اندونزی

## از این پس نوبت چیست؟

همه تحقیقات پیمایشی پیشرفته ما انتخاب دونالد ترامپ را بسیار ناچیز پیش بینی می‌کردند. این موضوع نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان آمریکا دانش محدودی درباره کشور خودشان دارند. گرچه مطالعات در خور توجهی درباره جنبش‌های جناح راست وجود دارد - و ما یکی از آنها را که آرلی هوکسچاید نوشته را در دو شماره قبل (GD6.3) منتشر کردیم - تعداد مطالعاتی که روی جنبش‌های چپ‌گرا انجام شده بسیار بیشتر است. جامعه‌شناسان نیز مانند دیگران به افرادی جذب می‌شوند که مثل خودشان فکر و عمل می‌کنند و جنبش‌هایی را مطالعه می‌کنند که مخالف تبعیض و نابرابری و بیگانه‌هراسی هستند. درک بهتر دیگران به معنی سرکوب ارزش‌ها و تعهداتمان - یا تظاهر به این‌که هیچ ارزش و تعهدی نداریم - نیست، بلکه به معنی آگاهی بیشتر نسبت به آنها است. و این هم مستلزم غرق کردن خود در اجتماعات بیگانه است.

اهمیت چنین کاری در مقالات این شماره و شماره قبل که به بررسی مبارزات بر سر حق سقط جنین پرداخته بودند، کاملاً مشهود است. اگنیسا گراف و الزبیتا کورولچوک، سیاست‌هایی که جنبش‌های ضدجنسیتی را در لهستان به راه انداخت و همچنین نحوه پیوند این جنبش‌ها با احساسات گسترده‌تر ضدجهانی شدن را بررسی کرده‌اند. جولیا کویسا جنبش پراهمیت چتر - اعتراضات ضد دولتی - را توصیف کرده، که منجر به تجمعاتی در خیابان‌های لهستان شد. خیابان‌ها ممکن محلی برای اعتراضات باشد، اما محلی برای نظامی کردن (militarization) نیز هست، یعنی چیزی که موضوع بررسی مونا اباضه از رویدادهایی است که منجر به مجموعه حوادثی از انقلاب ۲۵م ژانویه تا قیام ضدانقلابی ژنرال السیسی شد.

همچنین ما در این شماره مصاحبه‌ای با لوک بولتانسکی جامعه‌شناس مشهوری فرانسوی، منتشر کرده‌ایم. او خلاصه مختصر و مفیدی از جامعه‌شناسی نقد خود ارائه می‌دهد که از شکاف بین واقعیت نهادی و تجربه جهان انضمامی سرچشمه می‌گیرد. همان‌طور که نهاد‌های ملی بیش از پیش با جهان‌های جهانی شده ما تصادم پیدا کرده‌اند، برخوردها و اختلال‌ها نیز تشدید شده‌اند. این موضوع پنج مقاله‌ای است که در مورد جامعه‌شناسی سنگاپور نوشته شده است. آنها به بررسی خط سیر این ملت کوچک و همچنین جامعه‌شناسی متمایز آن، پس از مرگ لی کوان یو اولین نخست‌وزیر این کشور پرداخته‌اند. این مقالات بر واگرایی بین ایدئولوژی حاکم و واقعیت زیسته در حوزه‌هایی چون تحرک اجتماعی و قومیت و دین و سیاست تاکید ورزیده‌اند.

از آسیا به آفریقا می‌رویم، به خصوص آفریقای جنوبی که دانشگاه‌هایش طی دو سال گذشته صحنه تلاطم‌های سیاسی زیادی بوده است. ما در این جا توجه خود را به برنامه دانشگاهی فوق‌العاده‌ای معطوف کرده‌ایم که دولت آغاز کرد و سارا موزوتزایا جامعه‌شناس اداره‌اش کرد. موسسه او پیشگام حمایت از دانشجویان دکتری و کنفرانس‌ها و جوایز کتاب و نشریاتی در حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی است.

ما همچنین مصاحبه‌ای منتشر کرده‌ایم که لاینوت کونوشفسکی، جامعه‌شناس جوانی از کشور کوزوو آن را ترتیب داده و با پاتریشیا هیل کالینز، جامعه‌شناس فمینیست شهیر آفریقایی تبار به صحبت نشسته است. ضمناً این شماره شامل معرفی تیم اندونزیایی گفتگوی جهانی با مقدمه‌ای است که به برخی چالش‌های ترجمه نیز می‌پردازد. ما این شماره را با یادآوری اولگ کملیک درباره کار بسیار مهم شبکه جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به پایان می‌بریم. این کار یکی از مهمترین پروژه‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است که از نسل بعدی جامعه‌شناسان حمایت می‌کند.



مونا اباضه، جامعه‌شناس برجسته مصری، مؤلف کتاب‌های متعددی درباره اسلام و زندگی شهری، تأملی دارد بر نظامی‌گری پس از انقلاب ژانویه.



لوک بولتانسکی، نظریه‌پرداز بزرگ فرانسوی در حوزه جامعه‌شناسی نقد، از آخرین کتابش درباره رمان‌های کارآگاهی و اهمیت آنها برای جامعه‌شناسی می‌گوید.



سارا موزوتزایا، جامعه‌شناس الهام‌بخش آفریقای جنوبی موسسه قابل توجه علوم انسانی و علوم اجتماعی را توصیف می‌کند که خود آن را برپا کرده است.



پاتریشیا هیل کالینز، فمینیست پیشروی آمریکایی آفریقایی‌تبار ایده‌های بکر خود درباره روشنفکران و در حاشیه بودگی را به اشتراک می‌گذارد.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندان انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جهانی را به ۱۷ زبان در وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دنبال کنید.

< نوشته‌هایتان را به نشانی [burawoy@berkeley.edu](mailto:burawoy@berkeley.edu) بفرستید.

سرمقاله: از این پس نوبت چیست؟

۲

## < مصاحبه‌هایی از سراسر جهان

سرنوشت مصر پس از انقلاب: مصاحبه‌ای با مونا اباطه

۴

## مایکل بورووی، ایالات متحده آمریکا

پرپش از واقعیت: مصاحبه‌ای با لوک بولتانسکی

۸

## لورا شارتن و مارین ژان بوئسون، فرانسه

مؤسسه‌ای استثنائی در آفریقای جنوبی: مصاحبه‌ای با سارا موزونترا

۱۱

## میشل ویلیامز، آفریقای جنوبی

بازنمایی زنان آفریقایی تبار: مصاحبه‌ای با پاتریشیا هیل کالینز

۱۵

## لایینوت کونوشفسکی، کوزوو

## < جامعه‌شناسی سنگاپور

پس از لی کوآن یو

۱۷

## وینیتا سینها، سنگاپور

پس از چندنژادگرایی

۱۹

## نورمان عبدالله، سنگاپور

پس از شایسته‌سالاری

۲۱

## یوین تتو، سنگاپور

پس از سکولاریسم

۲۳

## فرانسیس خک گی لیم، سنگاپور

پس از جهانی شدن

۲۵

## دنیل پی. اس. گه، سنگاپور

## < کشمکش‌ها بر سر سقط جنین در لهستان

به سوی آینده‌ای غیرلیبرال: ضد جنسیت محوری و ضد جهانی شدن

۲۷

## آگنیسزکا گرف و الزبیتا کورولچوک، لهستان

دفاع از حقوق باروری در لهستان

۳۰

## جولیا کوبیسا، لهستان

## < ستون ویژه

شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

۳۲

## اولگ کوملیک، اسرائیل

ترجمه‌ی مجله‌ی گفتگوی جهانی به زبان اندونزیایی

۳۴

## کاماتو سونارتو، اندونزی

معرفی گروه سردبیری اندونزی

۳۵

## سردبیر: مایکل بورووی

دستیار سردبیر: گی سیدمن

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا

**سردبیران مشاور:** مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینها، بنجامین تجربینا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلومین گوتیرز، جان هولمود، گویلرمینا جاسو، کاپالانا کانابیران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون ماپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسولگو، چین-چان یی، النا زدرارومیسلاوا

## ویراستاران منطقه‌ای

### جهان عرب:

ساری حنفی و منیر السعدانی

### آرژانتین:

خوان ایکناسیو پیووانی، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن

### بنگلادش:

حبیبول حقو خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، آصف بن علی، خیرون نهار، عشرت جهان آیمون، کازی فادیا اشا، حلال الدین، مهمین چوودهاری

### برزیل:

گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، آنجلو مارتینز جونیر، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، بنو آلو، خولیو داویس

### هند:

ایشوار مودی، راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناگار

### اندونزی:

کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا آرتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا

### ایران:

ریحانه جوادی، سینا باستانی، نیایش دولتی، میترا دانشور، وحید لنجان زاده

### ژاپن:

ساتومی یاماموتو، فوما سکیگوچی، یوتارو شیموکاوا

### قزاقستان:

آیگول زابیرووا، بیان اسمگامبت، آدیل رودینوکف، گانی مدی

### لهستان:

جاکوب بارسژوسکی، پاتولینا دوماگالاسکا، آدریانا دروزروشکا، لوکاژ دالتیک، آنا کانکو، کریستف گوبانسکی، کینجا چاکبلا، ژوستینا کوشسینسکا، کامیل لیپینسکی، میکولاژ میرزویسکی، کربولینا میکولژوسکا-ژاژاک، آدام مولر، سوفیا پنزا، ترسا تلژیسکا، آنا واندزل، جاکک زیچ، لوکاژ زولادک

### رومانی:

کوسیماروگینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، کوستینل آنوتا، ماریا-لئوردانا آرسنه، تاتیانا کوژوکاری، فلورینا دینجا، آندری دوبره، دایانا آکساندرا دمیتریش، آبولین گابور، رودیکا لیسه‌انو، مادولینا منه‌آ، میهای-وگدان ماریان، آنسا میهای، آندره‌آ النا مولدوونو، اوانا النا نگره‌آ، میوآرا پارسچیو، ایون دنیل پوپا، سوزان پوپا، دایانا پورتنو سزاژ، ایونا سیلیستارو، الیزا سواره، آدریانا سوهودولینو، آندرتا وینتیلا

### روسیه:

النا زدراروویسلاوا، آنا کادنیکووا، آسجا ورونکووا، لوبوف چرنیشوا

### تایوان:

چینگ موآهو

### ترکیه:

گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن

**مشاور رسانه‌ای:** گوستاو تانیگوتی



# < سرنوشت مصر پس از انقلاب

## مصاحبه‌ای با مونا اباطه

**مونا اباطه** استاد جامعه‌شناسی دانشگاه آمریکایی قاهره است. او اندیشمند سرشناس معاصر مصری است که کتاب‌های زیادی تألیف کرده؛ مناقشاتی در باب اسلام و معرفت در مالزی و مصر؛ جهان‌های تغییر (۲۰۰۲)، فرهنگ مصرفی رو به تغییر در مصر مدرن (۲۰۰۶)، پنبه‌زار در یادها ماند (۲۰۱۳) از آن جمله‌اند. وی در سراسر جهان از جمله سوئد، سنگاپور، آلمان، فرانسه، مالزی، ایتالیا و هلند استاد مدعو بوده است. در سال‌های اخیر نوشته‌هایی درباره تغییرات سیاسی معاصر در مصر داشته که دو تا از آنها در گفتگوی جهانی (سال اول شماره ۴ و سال سوم شماره ۳) منتشر شده است. اباطه در این مصاحبه با مایکل بورووی تأملی دارد بر سال‌های پس از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱.



مونا اباطه

توهین‌ها و شعارهای ضد مبارکی که روی تانک‌های ارتش نوشته می‌شد یا زنان مستی که پس از سقوط مبارک سربازان را می‌بوسیدند را به یاد بیاورید. اما نباید فراموش کنیم که همان تانک‌های ارتش و نه تانک‌های قدیمی (که شاید کاملاً برای هرنوع جنگ شهری بی‌کاربرد بودند) ساختمان تلویزیون در خیابان ماسپرو را در ۲۸ ژانویه در دست گرفتند و محاصره کردند. این را می‌توان به عنوان نمایش نمادین دیگری از افسران آزادی تفسیر کرد که در انقلاب/ کودتای ژوئیه ۱۹۵۲ زمانی که ملک فاروق را سرنگون کردند، ایستگاه پخش برنامه را در دست گرفتند. با وجود این محبوبیت ارتش پس از دست گرفتن شورای عالی نیروهای مسلح رو به کاهش گذاشته است. حوادثی که پیش می‌آمد، مثل حملات به تظاهرات‌کنندگان و معترضان در میدان تحریر در راهپیمایی ۲۰۱۱ و شکنجه و آزمایش اجباری بکارت زنان معترض و قتل عام ماسپرو در اکتبر ۲۰۱۱ و قتل عام هواداران تیم الاهلی در پورت سعید و پس از آن حوادث خشونت بار خیابان محمد محمود در نوامبر و دسامبر ۲۰۱۱، همگی از تغییر رویکرد ارتش به سمت و سویی ضد انقلابی حکایت دارد.

با نگاهی به گذشته باید این تفسیر را که ارتش در ژانویه واقعاً در کنار معترضان بود، به پرسش کشید. مداخله کمتر ارتش احتمالاً کمتر به منظور حمایت از آرمان آزادی و دموکراسی بلکه بیشتر برای فرصتی طلایی‌ای بود که میدان تحریر برای خلاص شدن از حسنی مبارک و وارث احتمالی وی، جمال مبارک و سرمایه‌داران رفاقتی اطراف او به دست داده بود؛

**مایکل بورووی: شما در مورد رویدادهای «انقلابی» ۲۵ ژانویه (۲۰۱۱) نوشته‌های بسیاری، از جمله نوشته‌ای برای نشریه گفتگوی جهانی، دارید؛ نوشته‌هایی درباره رویدادهایی که به حاکمیت ۳۰ ساله حسنی مبارک پایان داد و در روند سیاسی تحولاتی ایجاد کرد که به انتخاب محمد مرسى به عنوان رئیس‌جمهور و استیلاى کوتاه مدت حکومت اسلامى (از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۳) منجر شد. مرسى در ژوئیه ۲۰۱۳ طی حمله‌ای نظامی از قدرت برکنار شد و ژنرال السیسی در سال ۲۰۱۴ قدرت مصر را در دست گرفت. اکنون شما این شش سال پراشتاب از آغاز انقلاب ۲۵ ژانویه و به طور خاص نقش ارتش را چه طور ارزیابی می‌کنید؟**

**مونا اباطه:** از انقلاب ۲۵ ژانویه، وقتی قبل از سقوط مبارک تانک‌ها به خیابان‌ها ریختند و میدان تحریر را محاصره کردند، جنجال‌های زیادی وجود داشته است. ظاهراً آنها در حال حفاظت از معترضان در برابر اوباش رژیم مبارک بودند. به احتمال زیاد چون تصور نمی‌شد که رژیم مبارک سقوط کند، واشنگتن به نیروهای مسلح در مورد خنثی ماندن در برابر انقلاب، چراغ سبز نشان نداده بود. اگر در اولین روزهای ژانویه ۲۰۱۱ نوعی «برادری» بین «مردم» و ارتش شکل گرفت، با گذشت زمان قرائت و تفاسیر بی‌شماری از محبوبیت رو به زوال ارتش شکل گرفته است.

تصاویر تاثیرگذاری که در سال ۲۰۱۱ در سطح جهان منتشر می‌شد، تصاویری از معترضانی که زیر تانک‌ها می‌خوابیدند یا تصاویری از



دیوار قصر العینی که بعدها برجیده شد و یک دروازه جایگزینش شده است. گرافیتی از علاء عوض، عکس از مونا اباطله، ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۵.

داریم که منجر به ظهور شیوه‌ای جدید در زندگی، برای مقابله و دور زدن و مقاومت در برابر کنترل نظامی شد.

### م ب: و پشت این نظامی شدن فزاینده، چه چیزی در رقابت بر سر کنترل اقتصاد در حال رخ دادن بود؟

م ا: کار مهم زینب ابوالمغد<sup>۲</sup> گویا یکی از اولین مطالعاتی است که به نقش مداخله ارتش در اقتصاد کنونی می‌پردازد و این‌که چرا فعالیت‌هایشان را در وضعیت ابهام نگه داشته‌اند. بنا به گفته ابوالمغد نیروهای مسلح به جهت مالی چندین دهه دخالت داشته‌اند و از اقتصاد مصر سهمی تقریباً ۲۵ تا ۴۰ درصدی داشته‌اند. این سهم شامل مشارکت در پروژه‌های عظیم و کارخانه‌های بزرگ صنایع مواد غذایی و آشامیدنی و سالن‌های غذاخوری دایر و ایستگاه‌های پمپ بنزین می‌شود. همان‌طور که گفتم این موضوع توضیح می‌دهد که چرا ارتش تصمیم به سقوط مبارک و دار و دسته دوستان صمیمی سرمایه‌دار پسرش گرفتند، چون آنها دسته‌نخبگانی را تشکیل داده بودند که به‌طور موازی با هم در رقابت بودند.

اما مهم‌تر از هرچیز، ارتش به لطف قانونی که به آنها اجازه می‌دهد هر ملکی را برای مقاصد تجاری به دست بگیرند، می‌تواند املاک و مستغلات فراوانی را تصاحب کند. مهم‌ترین مسئله، دخالت آشکار ارتش در پروژه‌های عظیم صحرا است، که ارتش در آن سرمایه‌گذاری‌های مشترک و معاملات مالی سودآوری را پیش برده است. این ادعا با گزارشات روزنامه مدی مصر درباره «آژانس پروژه‌های سرزمینی نیروهای مسلح» روشن‌تر شد؛ گزارشاتی که نشان داد این آژانس همراه با شیخ ابوظبی، شیخ زاید به تازگی ۱۶۰۰۰ جریب زمین و همچنین نظارت بر ساخت «پایتخت جدید مصر» را به تصاحب خود در آورده‌اند.<sup>۳</sup> یک سال پیش ژنرال السیسی مداخله ارتش در پروژه مشترک ۴۰ میلیارد دلاری مسکن‌سازی با شرکت اماراتی عربتک را اعلام کرد.<sup>۴</sup> سپس وبسایت کیروآبزرور (Cairoobserver) اطلاع داد وزارت دفاع در سال ۲۰۱۴ با «اعمار»، شرکت عظیم املاک و

سرمایه‌داران رفاقتی‌ای که قبضه اقتصادی‌شان با کنترل موازی ارتش بر سهم چشمگیری از اقتصاد در تضاد بود. اما سرنگونی نظامی مرسی در سال ۲۰۱۳ اتفاق بسیار متفاوتی بود، حالا دیگر السیسی قهرمان ملی‌گرا و مخالف شبکه‌های جهانی اسلامی معرفی شد که اخوان المسلمین ترویجشان می‌کرد.

### م ب: به ایدئولوژی انقلابی و پایه‌های اقتصادی آن باز خواهیم گشت، اما ارتش هم دغدغه بازگرداندن نظم را داشت، این طور نیست؟

م ا: در واقع، ارتش پس از ژانویه ۲۰۱۱ در همه‌جا حضور داشت، مخصوصاً در بازسازی شهرها مشاهده می‌شد. تانک‌های ارتش در خیابان‌های مرکز شهر از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ دائماً در حافظه جمعی پدیدار می‌شدند، ناپدید می‌شدند و باز از نو پدیدار می‌شدند. ما شاهد نصب دیوار بتنی برای ایجاد منطقه حائل بین معترضان و نیروهای پلیس بودیم؛ نفوذ شهروندان و تخریب این دیوارهای جداکننده و موانع تحرک از سوی آنها، بستن همه نواحی برای اقدامات امنیتی را شاهد بودیم؛ کنترل عمودی شهر با بالگردهای تهدیدکننده‌ای که در لحظات اوج بالای سر مردم می‌چرخیدند، حملات متعدد و آشکار و عقب‌نشینی‌ها و کشتار توسط نیروهای پلیس در خیابان‌های شلوغ و مرکزی شهر بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ را به چشم دیدیم، شاهد گازهای اشک‌آور مرگبار و تلفات متعدد و حملات صرع ناشی از آن بودیم؛ ظهور نیروهای شبه‌نظامی که به تازگی ایجاد شده و رژه آنها در شهر را دیده‌ایم. نقطه اوج ماجرا در این جنگ شهری، قتل عام اعضای اخوان المسلمین در مسجد رابعه العدویه در آگوست ۲۰۱۳ بود. حملات مسلحانه تروریستی روزافزون از سوی اسلام‌گرایان منجر به حملاتی نظامی تحت عنوان «جنگ با تروریسم» شد و به دنبال آن (به تقلید از منطقه سبز بغداد) دیوارهای مقعر گول‌پیکری را در اطراف ساختمان‌های اداری و سفارتخانه‌های سراسر شهر نصب کردند. ما تصاویر بسیار زنده‌ای از نظامی شدن زندگی روزمره شهری



دیوار مقعری که به تازگی بنا شده و روبروی دروازه ورودی دانشگاه آمریکایی قاهره قرار گرفته است. عکس از مونا اباطله، ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۵.

نجات زندگی باشد.

بازسازی شهر توسط السیسی با کمپین گسترده‌ای برای «تمیز کردن» مرکز شهر و با اخراج اجباری دستفروشان خیابانی انجام شد؛ دستفروشانی متشکل از حدود پنج میلیون نفر که با کار غیررسمی زنده مانده‌اند.

**م ب:** پس ارتش موفق شد کنترل خود بر خیابان‌ها را بازگرداند، کنترلی که شکلی منفی از قدرت است، اما آیا السیسی موفق شد حمایت مردمی از حاکمیت نظامیان را تأمین کند؟

**م ا:** برخلاف آنچه برخی صاحب‌نظران غربی معتقدند، السیسی حتی پیش از این که رئیس‌جمهور شود، با گفتن بازگرداندن «نظم» و ثبات در کشور محبوبیت کسب کرد. وگرنه موفقیت رژیم در بالا بردن مشارکت شهروندان در خرید سهام و اوراق قرضه برای پروژه کانال سوئز را چگونه می‌خواهیم تفسیر کنیم؟ فقط در طول چند هفته سرمایه‌گذاران داخلی ۸٫۵ میلیارد دلار فراهم کردند. بدیهی است که توانایی السیسی در تحریک احساسات ملی‌گرایانه تأثیر بسیار بالایی داشت.<sup>۶</sup>

دیوید هاروی به ما یادآوری می‌کند که بازسازی پاریس توسط لوئی ناپلئون بناپارت - ناپلئون سوم که از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ حکومت کرد، وابسته به ارزش اضافی‌ای بود که از طریق تملک سرمایه‌دارانه شهر به دست می‌آورد.<sup>۷</sup> تغییر شکل پاریس که تحت حاکمیت ناپلئون رخ داد دست در دست اعمال استبداد و سلب مالکیت بیشتر از حقوق حرکت می‌کرد؛ این مقایسه‌ای شایان توجه با رژیم السیسی است. هردو رژیم حکومتی شیفته پروژه‌های بزرگ زیربنایی بوده‌اند. هر دو به کانال سوئز به چشم پروژه ملت‌سازی نگاه می‌کنند. ناپلئون برای حفر کانال سوئز سرمایه‌گذاری کرد در حالی که اکنون السیسی می‌کوشد آن را گسترش دهد. هردوی این «بازسازی‌ها» شباهت‌های نزدیکی به هم دارند: هردو گسترش زیرساخت‌ها را برای تصاحب منابع سرمایه‌داری شهر به رسمیت می‌شناسند. مثلاً ارتش مصر به شدت مشغول ساخت بزرگراه و احداث پل به شهرهای استانی و سراسر قاهره است.

مستغلات در امارات، برای ساخت میدان عظیم اعمار توافقی امضا کرده است؛ میدانی که بزرگترین مرکز خرید بالای شهر قاهره را در خود جای خواهد داد و بازاری نئولیبرال و مطابق با الگوهای دویی را در تقابل با میدان تحریر قرار می‌دهد.

رویای اقتصاد بازار، تحت حاکمیت نظام خودکامه‌ای تحقق یافته که ارتش در آن بازار زمین و مستغلات وسیع را بدون هیچ شفافیتی در معاملاتش به کنترل خود درآورده است.<sup>۵</sup> البته که این اولین بار نیست که اقتصاد بازار با رویه‌هایی نئولیبرالی دست در دست نظامی‌گری خودکامه حرکت می‌کند.

**م ب:** شما توضیح دادید که به قدرت رسیدن ژنرال السیسی چه معنایی برای نخبگان اقتصادی داشته است. اما این موضوع برای بقیه مردم چه معنایی داشت، به خصوص برای «دستفروشان (streets)» که بعد از بهار عربی مشهور شدند و شما در موردشان بسیار نوشته‌اید؟

**م ا:** پس از حکومت کوتاه اسلام‌گرایان تحت حاکمیت مرسی در سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۳، اشغال خیابان‌ها توسط ارتش برای بسیاری به معنی «بازگرداندن نظم» بود، اما ظاهراً به معنی بازگشت چهره‌های سیاسی و غول‌های مالی رژیم سابق هم بود. پس از ژانویه ۲۰۱۱، خیابان شاهد حکمرانی اوباش (که از اوباش رژیم قبلی بودند) و افزایش جرم و جنایت و خشونت بود. هزاران دستفروش خیابانی هر فضایی را چه تصور می‌شد یا نمی‌شد، فتح کردند، کل خیابان، کنج زیر و روی پل‌ها و معابر و کوچه‌های شهر را اشغال کردند و البته رفت و آمد را مسدود کردند - همه اینها برای طبقه متوسط نمادی از نوعی «بی‌نظمی» نفرت‌انگیز بود. اما رؤیت‌پذیر شدن عمومی دستفروشان خیابانی در مورد پیامدهای سال‌ها سیاست‌های شکست‌خورده نئولیبرال برای ما حرف‌های زیادی دارد؛ سیاست‌هایی که میلیون‌ها نفر، از جمله فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها را فقیرتر کرد و آنها را رها کرد تا دستفروشی در خیابان تنها راهشان برای

م ب: این مقایسه کنجکاوی را بسیار برمی‌انگیزد، اما اگر ما به دنبال تشابه تاریخی نزدیکی تری در خود مصر باشیم، آنگاه می‌توانیم بین پروژه ملی‌گرایانه السیسی و پروژه ناصر تشابهی پیدا کنیم؟

م ا: وقتی ارتش در سال ۲۰۱۳ مرسی را سرنگون کرد، السیسی اغلب با جمال عبدالناصر قیاس می‌شد، السیسی برای پافشاری بر شعارهای ناسیونالیستی کوشش زیادی کرد، همین‌طور برای مخالفت با شبکه‌های بین‌المللی اسلام‌گرای اخوان‌المسلمین (که احتمالاً تروریستی هستند) و تصویری خطرناک از آنها ارائه می‌شد. وقتی مراسم افتتاحیه اخیر برای تعریض «کانال سوئز جدید» در آگوست ۲۰۱۵ انجام شد، السیسی بار دیگر از خلال نمادگرایی‌ای که به کار گرفت احساسات ملی‌گرایانه را برانگیخت. ناوگانی که مراسم را افتتاح کرد متعلق به خانواده سلطنتی سرنگون شده سابق بود - همان ناوگانی که در سال ۱۸۶۹ در مراسم اصلی افتتاح کانال سوئز، ملکه اوژنی را بدرقه می‌کرد. این مراسم را می‌توان به منزله آرزوی پیوند دادن غرور ملی به پروژه‌های زیربنایی بزرگ تفسیر کنیم، آن هم از طریق ارجاع به فرهنگ استعمار/جهان‌وطنی که برای احساسات نئولیبرال جذابیت دارد. این که رئیس‌جمهور فرانسوا اولاند در میان نمایندگان بین‌المللی در سال ۲۰۱۵ کسی بود که بیشترین توجه به او شد، نشان دهنده پیوند تاریخی با فرانسه بود. این هم جالب است که به ملی کردن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ در زمان ریاست جمهوری ناصر نیز اشارات بسیار زیادی می‌شد.

م ب: بسیار خوب، پس شما پروژه‌های عظیمی را مهم می‌دانیم که به دنبال برون‌فکنی احساسات ملی‌گرایانه هستند، اما آهنگ ملی‌گرایانه زندگی روزمره چه طور؟ می‌دانم که شما به معماری شهری علاقه زیادی دارید، در این زمینه چه چیزی تغییر کرد؟

م ا: ما اکنون هم می‌توانیم تغییراتی را ببینیم که یادآور ملی‌گرایی‌های قدیم هستند. مرکز شهر «دوران طلایی» که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ ساخته شد، با سفید کردن نمای خارجی ساختمان‌ها، دستخوش تغییر چهره شده است؛ مثلاً سفید کردن ساختمان‌های اطراف میدان «طلعت حرب» که دقیقاً در دوران مبارک هم انجام شد. میدان بزرگ «اورابی» به منطقه پیاده‌رو تبدیل شد و مقامات همچنان دارند تقریباً همه کافه‌های محبوب و مردمی را در خیابان «شریفین» تعطیل می‌کنند. این را هم می‌توان حرکتی پوپولیستی تعبیر کرد که قصد دارد احساسات ملی شکوه و عظمت و بیش از آن «نظم» را در خیابان تقویت کند.

م ب: و در این مورد هم پشت این حرکات پوپولیستی، منافع اقتصادی وجود دارد؟

م ا: بله، در بازسازی مرکز شهر دوران طلایی که ساختمان‌های تاریخی‌اش سرمایه‌داران و تاجران بانفوذ را به قصد تملک مرکز شهر و ارزش افزوده آن به سوی خود جلب کرده، منافی نهفته است. «شرکت املاک و مستغلات الاسماعیلیه» تعداد چشمگیری از ساختمان‌های تاریخی مرکز قاهره را مالک شده است، از جمله ساختمان‌هایی چون عمارت «هنرهای تزئینی غریب مرقص» بنا شده در ۱۹۱۶، ساختمان‌های

کُداک بنا شده در ۱۹۲۴، بناهای دیویس برایان، بناهای عبدالخالد ثروت که در دهه ۱۹۲۰ ساخته شده و ساختمان رادیو سینما که در دهه ۱۹۳۰ بنا شده است. ساختمان‌های کُداک معابر عریضی در سراسر کنیسه یهودیان دارد که به شیوه‌ای به غایت پیچیده بازسازی شده است.

م ب: بنابراین پشت پروژه‌های ناسیونالیستی، منافع اقتصادی نهفته است، اما منافع دیگری هم پشت پرده پوپولیسم السیسی وجود دارد؟

م ا: در واقع گفتمان بازگشت به «نظم» و ثبات دغدغه‌های مربوط به نقض حقوق بشر، از جمله بازداشت‌های گسترده و ناپدید شدن فعالان (سیاسی و اجتماعی) را تحت الشعاع خود قرار داده است. ظاهراً نسبت به سال‌های پیش توجه کمتری به این موضوعات می‌شود. به هر تقدیر، مسئله بنیادینی که بحران اقتصادی را حل نشده باقی می‌گذارد و حادثش می‌کند، فساد سیستماتیک حلقه‌های مقامات رسمی و سرکوب پلیسی است که به سبب آن هیچ انقلابی به ثمر نرسد. نارضایتی روزافزون اکثریتی که تاکنون خاموش مانده‌اند خبر از انفجار اجتماعی دیگری می‌دهد، هرچند هزینه انسانی شورش احتمالی در برابر ارتش ممکن است بسیار بالا باشد چرا که قطعاً با خشونت بیشتری همراه خواهد بود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mona Abaza <mona.abaza@gmail.com>

۱. مراجعه کنید به:

- Ketchley, N. (2014) "The people and the army are one hand!" *Comparative Studies in Society and History* 56(1): 155-186.
2. Abul-Magd, Z. (2016) "The Army and the Economy in Egypt." *Midan Masr*, August 7, 2016, <http://www.midanmasr.com/en/article.aspx?ArticleID=222>
3. Sawaf, L. (2016) "The Armed Forces and Egypt's Land." *Mada Masr*, April 26, 2016, <http://www.madamasr.com/en/2016/04/26/feature/economy/the-armed-forces-and-egypts-land/>
4. Saba, J. (2014) "The military and the state: The role of the armed forces in post-30 June Egypt." September 27, 2014, <http://www.dailynewseggypt.com/2014/09/27/military-state-role-armed-forces-post-30-june-egypt/>
5. "From Tahrir Square to Emaar Square," *Cairoobserver*, February 23, 2014, <http://cairoobserver.com/post/77533681187/from-tahrir-square-to-emaar-square#.WHN1ptLhCM8>
6. Oakford, S. (2014) "Egypt's Expansion of the Suez Canal Could Ruin the Mediterranean Sea," October 9, 2014, <https://news.vice.com/article/egypts-expansion-of-the-suez-canal-could-ruin-the-mediterranean-sea> (accessed December 2, 2016).
7. Abaza, M. (2014) "Post January Revolution Cairo: Urban Wars and the Reshaping of Public Space." *Theory, Culture & Society*, published online September 30, 2014.
8. Ibid.
9. <http://al-ismaelia.com/buildings/>, accessed December 2, 2016.

# < پرسش از واقعیت

## مصاحبه‌ای با لوک بولتانسکی

**لوک بولتانسکی** یکی از سرشناس‌ترین جامعه‌شناسان کنونی است. او که قبلاً همکار پی‌یر بوردیو بود، اکنون مدیر پژوهشی مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی در پاریس است. وی در دهه ۹۰ میلادی، در کتاب تحسین‌شده خود با عنوان روح جدید سرمایه‌داری که با همکاری ایو چیاپلو به زبان فرانسه تالیف کرد و در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد، به بررسی سازمان سرمایه‌داری و صورت‌های جدید سلطه سرمایه‌داری پرداخت. سپس تحقیقات او به سمت اقدامات انتقادی و نوعی جامعه‌شناسی دولت پیش رفت. انتشار درباره نقد در سال ۲۰۰۹ - که در سال ۲۰۱۱ نیز به زبان انگلیسی منتشر شد - نقطه عطفی در تأملاتش بر نسبت بین نهادها و واقعیت بود. او در سال ۲۰۱۲، معماها و دسیسه‌ها را منتشر کرد که کتابی درباره پیدایش و انتشارمان‌های کارآگاهی از قرن نوزدهم میلادی بود.

مصاحبه‌کنندگان **لورا شارتن و مارین ژان بوئسون** دانشجویان دکتری مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی در پاریس هستند. این دو نفر با تمرکز بر روند کار لوک بولتانسکی در کتابش با عنوان معماها و دسیسه‌ها، به دنبال ابزارها و رویکردهای جامعه‌شناسانی هستند که نهادها را به نقد و پرسش می‌کشند. ما به طور ویژه از الکس برنارد و ناتالی پلوچارد انگل و امیلی مورفی برای برگردان این مصاحبه از فرانسه به انگلیسی سپاسگذاریم. مباحثه پیش‌رو چکیده‌ای است از مصاحبه طولانی‌تری که در **پیک جهانی (Global Express)** منتشر شده است.

از آنجایی که خودم حرفه‌ای دارم که تحقیق جزئی از آن است و به علاوه از منظر زندگی‌نامه‌ای، پسری دارم که گزارشگر است، می‌خواستم انواع مختلف تحقیقات را بررسی کنم. زمانی که من مشغول نگارش این کتاب بودم، در زمان ریاست جمهوری نیکلای سارکوزی «قضایا» و «رسوایی‌های سیاسی»، فضای فرانسه را آکنده بود. این قضایا و رسوایی‌های سیاسی تحقیقات و ضدتحقیقاتی را به دنبال داشت. از خودم پرسیدم که چرا «تحقیقات» چنین نقش مهمی در غرب قرن بیستم داشتند. این سوال باعث شد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های بین انواع مختلف تحقیقات و روش انجام آنها را بررسی کنم.

### شما قصد داشتید پیدایش رمان کارآگاهی را بررسی کنید؟

**ل ب:** این رویکرد هم نوعی رویکرد قدیمی دورکیمی است و هم به معنایی دیگر، رویکردی فوکویی که به «دیرینه‌شناسی» معروف است. طبق اصولی که پی‌یر بوردیو آنها را رواج داده، ما زمانی پدیده‌ای را بهتر می‌فهمیم که ریشه‌هایش را درک کنیم، یعنی پیش از آن که «اثرات میدانی» آن را به کلی به چیز متفاوتی بدل کند. در ابتدا یک ژانر تازه خلق می‌شود و سپس تولیدکنندگان گوناگون نوآوری می‌کنند و می‌کوشند در این میدان خود را از دیگری متمایز کنند. این‌گونه است که آنها آن ژانر را جرح و تعدیل می‌کنند. کمی بیشتر از یک قرن است که سبک‌های مختلف رمان کارآگاهی یا جاسوسی وجود دارند. من سعی می‌کردم به دوره‌ای برگردم که این ژانر ابتدئاً در آن پدید آمد. قصد داشتم برای مطالعه رمان کارآگاهی روشی شبه-ساختاری را به کار بگیرم و ویژگی‌های ساختاری زمانه‌ای را به پرسش بکشم که این ژانر در آن پدید آمد. اما بعداً متوجه شدم که این کتاب یک طرح است یا به جای آن که آرایه‌ای از پاسخ‌ها باشد، خود مخزنی از مسئله‌ها است.



لوک بولتانسکی

### لورا شارتن و مارین ژان بوئسون: اول از همه این‌که چطور به ذهن شما خطور کرد که روی رمان‌های کارآگاهی کار کنید؟

**لوک بولتانسکی:** من اصلاً خواننده رمان‌های کارآگاهی نیستم یا خیلی کم آنها را می‌خوانم! مثل هرکس دیگری دوست دارم وقتی خوابم نمی‌رود آنها را بخوانم، اما اساساً می‌خواهم بفهمم چرا ژانر ادبی‌ای مثل این که همیشه هم چندان جذاب نیست و ابزار انتقال تصویری محافظه‌کارانه از جامعه است، از همان آغاز تا این اندازه طرفدار داشته است. در واقع این رمان‌ها در فرم کتاب‌ها و بعداً فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی، به ژانر کلیدی کارهای روایی تبدیل شد. که واقعاً جالب است.



شما در معماها و دسیسه‌ها این ایده را پروواندید که کنشگران اجتماعی ممکن است هر زمان که بین «واقعیتی» که نهادها آن را شکل می‌دهد و «جهانی» که آنها هرروز تجربه‌اش می‌کنند متوجه شکافی شوند، خودشان پیشگام هرگونه تحقیق و تفحصی شوند. این شکاف ممکن است به اختلافات و تردیدها و پرسشگری در میان کنشگران دامن بزند. شما در این کتاب اذعان داشته‌اید که «معماها عبارت است چیزی است که خود را در عملکرد نظم اجتماعی آشکار می‌سازد و ممکن است قادر به درهم شکستن واقعیت باشد».

ل ب: در واقع معما خاصِ رمان کارآگاهی مانند چیزی است که ادگار آلن پو خلق کرده است. روان‌شناسان گشتالتی نیز این ایده‌ی معما را به کار گرفته‌اند که از چیزی نشئت می‌گیرد که در هرآن چه ثابت و به ظاهر بدیهی پنداشته می‌شود، اخلاص ایجاد می‌کند. پایه‌ی مفهومی این کتاب بر تمایز بین واقعیت و جهان متکی است که در کار قبلی‌ام، درباره‌ی نقد، پروواندم. این تمایز سهم بسیار مهمی در کار من دارد. به طور خلاصه، واقعیت به نظمی تثبیت شده اشاره دارد که نهادها آن را شکل داده‌اند در حالی که جهان به هر چیزی برمی‌گردد ممکن است به گونه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر در تجربه‌ی کنشگران اجتماعی پدید آید و ممکن است واقعیت را به پرسش بکشد.

هدف از این تمایزگذاری پاسخ به برخی سوال‌هاست که پاراداریم برساخت اجتماعی واقعیت مطرح کرده است. یان هکینگ این مسئله را در کتاب معروف خود، برساخت اجتماعی چه چیزی؟ بیان کرده است. اگر همه چیز برساخت شده است، چگونه و از کدام نقطه نظر می‌توانیم این برساخت‌ها را درک کنیم؟ آیا ساخت‌زدایی که خود برآمده از این حکم است که هر امری «به گونه‌ای اجتماعی برساخت شده است»، همواره مستلزم برساخت تازه‌ای نیست؟ آیا این رویکرد به نوعی نسبی‌گرایی کلی منجر نمی‌شود و نهایتاً کار جامعه‌شناسان را سراسر خودسرانه نخواهد کرد؟ بنابراین من تصمیم گرفتم به طور کاملاً جدی از این ایده برساخت اجتماعی واقعیت استفاده کنم و آن را در مسیری پیش ببرم که نهادهای اجتماعی در آن واقعیت را شکل می‌دهند. ما با ایجاد تمایز بین جهان و واقعیت می‌توانیم نقطه مرجعی پیدا کنیم که به ما امکان می‌دهد برساخت‌ها از واقعیت را از تجربه‌هایی متمایز کنیم که یک پای ثابت در جهان دارند. بنابراین ما باید نظریه‌های «عقل سلیم» را کنار بگذاریم - نظریاتی که از روشنگری اسکاتلندی، از مور و در قالب شیوه معینی از شوتس به میراث رسیده است.

ضروری است که با اصل عدم قطعیت آغاز کنیم که عمل را احاطه کرده است. اما البته یک پای تجربه‌های ما تا حدی در واقعیت نیز هست! بگذارید مثال ساده‌ای بزنم، وقتی شما منتظر اتوبوس هستید، انتظار دارید که هر ۱۵ دقیقه برسد؛ این تجربه‌ای است که یک پای آن در قالبی از واقعیت جای دارد. یک ایستگاه اتوبوس، داریم، شرکت اتوبوس‌رانی را داریم و آنگاه شهرداری را داریم که ایستگاه اتوبوس و مجموعه‌ای از جداول زمانی را ایجاد کرده است. به هر تقدیر، ممکن است اتوبوس به دلایل پیش‌بینی‌ناپذیر گوناگونی که برآمده از جهان است، نرسد. بنابراین یک پای اغلب تجربه‌های ما در جهان نیز هست و عدم قطعیت، سرشت آن است. آشکار کردن این تجربه‌ها به مراتب سخت‌تر است.

توصیف چارچوب‌های عمل که نهادها آنها را شکل می‌دهند و تاملت بخشیدن (totalize) به آنها ساده است، چرا که پیش‌ترین چارچوب‌ها تا حدودی، اما نه صرفاً، با کار دولت که عناصری را برای استخراج از جهان انتخاب می‌کند، در نوشته‌ها و شرح‌ها به طور عینی بیان شده‌اند. جهان را نمی‌توان تاملت بخشید چون غیرقطعی و متغیر و متکثر است. بنابراین

می‌توانیم توصیف کنیم که کنشگران اجتماعی چگونه با قالب‌هایی از واقعیت روبرو می‌شوند که نهادها آنها را شکل داده‌اند و چگونه این نهادها را نقد می‌کنند و در مورد آنها بحث می‌کنند و قالب‌های جدیدی را ایجاد می‌کنند. نقد، تا حد زیادی به توضیح این ژانر از تجربه‌ها کمک می‌کند.

بنابراین من می‌خواستم به بررسی نحوه‌ی برساخت واقعیتی پردازم که به نهادها متصل است، نهادهایی که ابزارهایی اجتماعی را وضع می‌کنند که هدفشان کاهش چنین عدم قطعیتی است. من در معماها و دسیسه‌ها پروژه‌ی خاص دولت-ملت‌های اروپایی و مخصوصاً صورت‌های دموکراتیکشان را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، همچون تلاش‌هایی برای ساختار دادن به واقعیت یا پیش‌بینی‌پذیر کردن عمل در نظر گرفتم؛ تلاش‌هایی هم از طریق قانون - که گفته می‌شود ابزار حکمرانی است - و هم از طریق علوم اجتماعی و طبیعی. این ایده تا حد زیادی از مفهوم زیست‌سیاست فوکو سرچشمه می‌گیرد.

بگذارید مثال دیگری برایتان بزنم که خودم خیلی دوستش دارم. من دوستی دارم که آن زمان که در دهه ۷۰ جوان بودیم، چپ‌گرا و فمینیستی متحد بود. او همراه با زنان و مردان دیگری از گروه‌های اقلیت در جنبش‌های چپ افراطی حضور داشت. یک روز این زنان به هم نگاه کردند و متوجه شدند که آنها، یعنی زنان، هستند که پاکت‌های نامه را با اعلامیه‌ها پر می‌کنند، آنها هستند که قهوه درست می‌کنند و غیره. پس چه کار کردند؟ پسرها را بیرون کردند و در دفتر را به روی خود بستند و برای بیست و چهار ساعت متوالی با یکدیگر صحبت کردند. و این لحظه‌ای کلیدی در تولد فمینیسم فرانسه بود! اغلب آنها پیش از این تجربه‌ی تحلیل و روان‌کاوی داشتند، پس از صفر شروع نکردند. فکر می‌کنم این جنبش‌ها به واسطه‌ی یادگیری - به واسطه‌ی جامعه‌شناسی و روان‌کاوی و اقدامات اتحادیه‌ای یا هر نوع یادگیری دیگری - پرووانده شدند تا تجاری به دست آورند و بکوشند با بقیه به اشتراک بگذارند.

### جامعه‌شناسان چگونه تجربه‌های کنشگران را شکل می‌دهند؟

ل ب: جامعه‌شناسان برای رسیدن به هدف عینیت باید با ابزارهای توصیف و نقاط مرجعی پیوند ایجاد کنند که به ما امکان می‌دهد به این واقعیت، نگرشی نقادانه پیدا کنیم. این ابزارها نمی‌تواند با اخلاقیات خاص پیوند بخورد، چون همان‌گونه در درباره‌ی نقد توضیح داده‌ام، این نقاط مرجع اساسی باید اتفاقاً ادعای جهان شمولیت داشته باشند. یکی از راه‌های پرداختن به آن توجه به کنشگران است آن زمان که نقد می‌کنند؛ این کنشگران این‌گونه‌اند: این کنشگران واقع‌گرا هستند. موقعیتی را که در آن در حال کنش هستند مدنظر قرار می‌دهند بنابراین می‌توانند زمینه‌های گوناگون را به نفع خود تغییر دهند، مثلاً در هر زمینه‌ای حرف متفاوتی بزند. بنابراین یک کارگر ممکن است با رئیسش بسیار مؤدب باشد و در عین حال در خانه خیلی انتقادی باشد.

من فکر می‌کنم ما باید فرایند برساخت اجتماعی را دنبال کنیم، یعنی شیوه‌هایی که مردم خودشان جهان را برساخت می‌کنند. در آغاز هر تجربه‌ای خاص است، هیچ چیز جز یکتاها و منفردها (singularities) در جهان وجود ندارد. پس از این مردم این تجربه‌ها را به اشتراک می‌گذارند و آنها را هم‌ارز هم قرار می‌دهند و به آنها زبان می‌بخشند و به تقاضا تبدیلشان می‌کنند و می‌کوشند طرح‌ها و ادعاها و همچنین جرح و تعدیل واقعیت و قالب‌های واقعیت وابسته به آن را برساخت کنند. خیلی جالب است که عمل کیفیت‌سنجی و نقد و همچنین شیوه‌هایی که عناصر گوناگون واقعیت برساخت و ساخت‌زدایی می‌شوند را تا جای ممکن از نزدیک دنبال کنیم. شما آنها را با خواندن رمان‌ها دنبال می‌کنید، با <<

انجام یک مصاحبه دنبال می‌کنید و با مشاهدهٔ اختلاف نظرها دنبال می‌کنید. کار جامعه‌شناختی باید بر ساخت‌ها و ساخت‌زدایی را دنبال کند و بکوشد قالب‌های تازه‌ای از واقعیت را ایجاد کند.

**شما فکر می‌کنید که جامعه‌شناسان باید از برنامهٔ عمل کنشگران و نهادها فراتر رفته و جدا شوند و بکوشند چارچوبی‌های وابسته به آنها را تحلیل کنند؟**

**ل ب:** در حال حاضر من فکر می‌کنم، جامعه‌شناسی‌ای که تماماً پراگماتیک باشد و تماماً برپایهٔ تحلیل شرایط باشد، غیرممکن است. ضمن این‌که خود کنشگران هم این‌طور عمل نمی‌کنند! آنها می‌دانند که محیط زندگی‌شان وابسته به تصمیم‌گیری در مورد چیزهایی است که آنها به عنوان فرد کنترل بسیار محدودی روی آنها دارند، و به طور خاص وابسته به نهادهایی است که می‌گویند چه چیزی چیست و شرایط را این‌گونه که هست شکل می‌دهند. اما آنها می‌توانند از تناقضاتی به نفع خود بهره ببرند که همواره شیوهٔ بر ساخت واقعیت توسط نهادها را تهدید می‌کند. اگر به مثال اول من در مورد اتوبوس برگردیم، مثلاً آنها می‌توانند نشان دهند که علی‌رغم این که انتظار می‌رود اتوبوس سروقت بیاید، در عمل هیچ وقت این اتفاق نمی‌افتد.

جامعه‌شناسان برای نقد خلق قالب‌های واقعیت، نه بر دعوی خاص اخلاقی که بر فعالیت کنشگران اجتماعی متکی هستند که این قالب‌ها را به پرسش می‌کشند و می‌کوشند قالب‌های منصفانه‌تری را ایجاد کنند. اما جامعه‌شناسان باید تلاش کنند از دنبال کردن کنشگران فراتر بروند تا قالب‌های تازه‌ای از واقعیت ایجاد کنند. آنها باید ابزارهای تأمیّت‌بخش را به کار گیرند تا به چیزی عینیت بدهند که تثبیت تجربه‌های کنشگران متکی به آن است. آنها باید اقدام بسیار مشکلی را برعهده بگیرند، که پیوند توصیف این نوع کار با قضاوتی هنجاری بخشی از آن است. من در کتاب دربارهٔ نقد خود شرح داده‌ام که چگونه چنین اقداماتی در طول تاریخ جامعه‌شناسی به شیوه‌های مختلف انجام شده است. تز من هنوز تا اینجا کاملاً تبدیل به «فرضیه» نشده، چرا که اثبات تجربی آن بسیار دشوار است. به نظر من پروژهٔ تثبیت واقعیت خیلی بعید است در چارچوب دولت-ملت موفق شود، چون همواره جریان‌های مرتبط با توسعهٔ سرمایه‌داری آن را مختل می‌کند. این جریان‌ها، با هدف همگن کردن واقعیت در یک سرزمین و جمعیت، تلاش‌ها را با تهدید مواجه می‌کند. مطالعاتی زیادی تلاش‌های دولت برای همگن کردن سرزمین‌ها و جمعیت‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کنند- از جمله مطالعهٔ ژرار نوآریل که روی تقویت مرزها و مدارک هویتی و یکدست‌سازی زبانی کار می‌کند. ژاک

رول و دومینیک ژولیا و میشل دویستو، سی سال پیش در فرانسه مطالعهٔ درخشانی انجام دادند. این مطالعه تا حدی به تعارض مدنظر دلوز بین سرزمین‌ها و جریان‌ها اشاره دارد، چرا که جریان‌هایی ناشی از عملکرد سرمایه‌داری، همواره پروژهٔ دولت-ملت را بی‌ثبات می‌کنند. در بستری اجتماعی‌ای که رمان کارآگاهی یا جاسوسی متولد شد، بیش از همه این دولت-ملت بوده که می‌توانسته و قصد داشته واقعیت را بر ساخت کند.

**آیا جامعه‌شناسان برای ابداع سبک تازه‌ای از تأمیّت‌بخشی، باید از بستری دولت-ملت فرار روند تا بتوانند این ابتکار را به دست بگیرند و این چارچوب‌ها را بی‌ثبات سازند؟**

**ل ب:** در واقع بله، چرا من به تاریخ رمان‌های کارآگاهی در نسب با شکل‌گیری دولت-ملت علاقمندم؟ چرا توانستم این کار را انجام بدهم؟ به نظرم دلیل این‌که توانستم این کار را انجام دهم این است که این چارچوب در حال حاضر به میزان بسیار زیادی در بحران قرار دارد. همزمان، می‌توانیم این چارچوب را از بیرون مشاهده کنیم، حتی اگر توصیف‌نمای بیرونی آن دشوار باشد. ما با تجربه‌ای ذهنی می‌توانیم دست‌کم از چارچوب ملّی و دولتی فراتر برویم. به نظرم امروزه مسئلهٔ محوری برای جامعه‌شناسان این است که معماری جامعه‌شناسی، به خصوص در فرانسه، اما نه فقط در فرانسه، تا حدّ زیادی بر شالودهٔ دولت-ملتی قرار گرفته که در اواخر قرن نوزدهم ایجاد شده است. به همین سبب است که ما یک جامعه‌شناسی انگلیسی داریم، یک جامعه‌شناسی آلمانی و یک جامعه‌شناسی فرانسوی. باتوجه به این‌که امروزه ما کاهش و تغییر چشمگیری در این چارچوب‌ها داشته‌ایم، بسیاری از ابزارهای جامعه‌شناسی دیگر به کار نمی‌آید و باید دوباره بر ساخت شوند تا این‌که شیوه‌هایی را به چنگ آوریم که چارچوب‌های تثبیت واقعیت و چارچوب‌های نقد در آن شیوه‌ها، فارغ از مرزهای ملّی پدید بیایند. به هریک از شما که به حرفهٔ جامعه‌شناسی ورود پیدا کرده می‌گوییم که این همان کاری است که شما باید در آینده انجامش دهید! ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Luc Boltanski <[boltansk@ehess.fr](mailto:boltansk@ehess.fr)>

Laura Chartain <[laurachartain@gmail.com](mailto:laurachartain@gmail.com)>

Marine Jeanne Boisson <[boisson.marine@hotmail.fr](mailto:boisson.marine@hotmail.fr)>

# < مؤسسه‌های استثنایی در آفریقای جنوبی

## مصاحبه‌ای با سارا موزوتنزا

دانشگاه‌های آفریقای جنوبی برای غلبه بر میراث آپارتاید با معضلات عظیمی روبرو بوده است. ما دیدیم که این میراث در جنبش‌های دانشجویی اخیر تا چه اندازه عمیق و پیچیده بود- مانند جنبش‌های #رودس باید سرنگون شود و #شهریه‌ها باید برچیده شود- اما آنها نباید تجارب نوبی که در آموزش عالی آفریقای جنوبی در حال رخ دادن است، کم جلوه دهند. در این میان موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی همچنان بسیار موفق بوده است. این موسسه در حوزه و جایگاه خودش در کل آفریقا، یکتا است. این موسسه که بودجه خود را از وزارت تعلیم و آموزش عالی می‌گیرد، از طریق حمایت صدها دانشجوی دکترا و اشاعه دانش خطیر به عموم مردم و ترویج گفتگو درباب گذشته و آینده آفریقای جنوبی، مشغول پرورش نسل بعدی اساتید دانشگاهی است. این موسسه با مدیریت و خلاقیت **سارا موزوتنزا**، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ویتواترسنداداره می‌شود. او مؤلف کتاب خوردن از یک کاسه (۲۰۱۲) است که شرحی از استراتژی‌های بقای خانواده در برابر بسته شدن کارخانه است که به طور گسترده‌ای تحسین شد. در اینجا مصاحبه‌ای را می‌خوانید که **میشل ویلیامز**، همکار او در دانشگاه ویتواترسند، درباره چالش‌ها و دستاوردهای موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی با وی انجام داده است.



سارا موزوتنزا

### میشل ویلیامز: برای ما از خاستگاه موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی بگویید.

**سارا موزوتنزا:** شاید بهتر باشد اجازه دهید از بستر تاریخی آن آغاز کنم. در سال ۲۰۱۰، پروفسور آری سیتاس و دکتر بونگینکوزی، وزیر وزارت تعلیم و آموزش عالی از من خواستند که برای بررسی علوم انسانی و علوم اجتماعی در نظام آموزش عالی کشور، در تیم کاری دو نفره‌ای مشارکت کنم. آقای وزیر نگران این بود که علوم انسانی و علوم اجتماعی به بوته فراموشی سپرده شده و در عوض رشته‌های علوم پایه، تکنولوژی، مهندسی و ریاضیات مورد توجه قرار گرفته است. این طور تصور می‌شد که علوم انسانی و علوم اجتماعی در خط مقدم تحولات ملی قرار ندارند. دستور کار این تیم بسیار گسترده بود و نوعی ماموریت حقیقت‌یابی بر مبنای گفتگو با دانشگاهیان سراسر کشور را شامل می‌شد. پروفسور سیتاس مدیر بود و من به عنوانش معاون خدمت می‌کردم.

ما به عنوان تیمی وزارتی، از همه دانشگاه‌ها دیدن کردیم و پیرامون

<<

مسئله علوم انسانی و علوم اجتماعی با دانشگاهیان، رؤسای دانشکده‌ها، رؤسای دانشگاه‌ها و گروه‌های آموزشی ملاقات کردیم. چیزی که فهمیدیم بسیار روشن‌گر بود. از آنجایی که علوم طبیعی اهمیت دارد، رشد آن به بهای از دست رفتن علوم انسانی و علوم اجتماعی اتفاق می‌افتد. مشخص گردید که آموزش عالی دو پاره شده است. اما در عین حال داستان‌های جذابی هم درباره موفقیت‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی فراگرفتیم.

### م و: پس خاستگاه این موسسه اینگونه بود؟

س م: بله. این تیم کاری گزارشی با عنوان «منشور علوم انسانی و علوم اجتماعی» تولید کرد که به طرح چالش‌ها و از آن مهمتر به این می‌پرداخت که چطور می‌توان چراغ علوم انسانی و علوم اجتماعی را دوباره روشن کرد و نیرویی تازه بدان بخشید. در این منشور پیشنهاد برپایی موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی مطرح شد. آقای وزیر منشور را تصویب کرد و ما فوراً کار برپایی موسسه را آغاز کردیم. این موسسه رسماً در دسامبر ۲۰۱۳ تأسیس گردید. بنابراین از آن پس من به همراه هیئت مدیره اقدام به برنامه‌ریزی برای موسسه و تصمیم‌گیری درباره طرح‌های محوری و سایر امور کردیم.

م و: می‌دانم که موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی برنامه‌های متنوعی دارد، ممکن است در مورد این برنامه‌ها برایمان بگویید؟

س م: در واقع هفت طرح اصلی داریم. بگذارید با برنامه کمک هزینه تحصیلی دوره دکتری شروع کنم که در محوریت موسسه قرار دارد. ما هر سال به اتباع آفریقای جنوبی که برای دکتری ثبت نام کرده‌اند، ۱۵۰ کمک هزینه سه ساله اعطا می‌کنیم. ما برای اعطای این کمک هزینه‌های تحصیلی همکاری نزدیکی با رؤسای دانشکده‌های علوم انسانی سراسر دانشگاه‌های دولتی آفریقای جنوبی داریم. رؤسای دانشکده‌ها با تهیه لیستی از دانشجویانی که مایل به دریافت بودجه هستند (بر اساس فرایندهای داوری داخلی خودشان)، توصیه‌نامه دریافت کمک هزینه تحصیلی تنظیم می‌کنند و موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی نیز طبق ضوابط و معیارهای خودش از بین لیست رؤسای دانشکده‌ها به برخی دانشجویان کمک هزینه اختصاص می‌دهد. این کار فرایندی است که از فراخوان سالانه دانشجویان همه دانشگاه‌ها آغاز می‌شود. ۸۰ درصد از پذیرفته‌شدگان سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی و ۶۰ درصدشان زنان هستند. تا پایان سال ۲۰۱۶ تعداد ۴۵۱۰ کمک هزینه تحصیلی دوره دکتری اعطا کرده‌ایم. علاوه بر این ۱۱۱ کمک هزینه تحصیلی نیز به افرادی از قاره آفریقا داده‌ایم که اتباع آفریقای جنوبی نیستند.

م و: جالب است. پس شما به دانشجویان سایر کشورهای آفریقا هم کمک هزینه می‌دهید؟

س م: بله. ما بر مبنای این آگاهی که آفریقای جنوبی دانشجویان زیادی از سراسر قاره می‌گیرد، طرح ویژه گذرگاه آفریقای‌ها را تعریف کرده‌ایم. در طرح گذرگاه آفریقای‌ها سالانه ۳۷ کمک هزینه سه ساله ارائه می‌دهیم. ایده این برنامه این است که در عین این‌که هم برای رشد و نیرومندسای موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی کار می‌کنیم، به سایر کشورهای آفریقای‌ها هم نگاهی داشته باشیم، تا الهام‌بخش آنها باشیم. خصوصاً این‌که ما قصد داریم فراتر از میراث تاریخی‌مان فعالیت کنیم و همکاریمان را با همتایان خود در این قاره بهبود بخشیم.

م و: ممکن است درباره این همکاری بیشتر بگویید؟

س م: ما به عنوان موسسه‌ای نوپا باید با اشخاص دیگری در این

قاره کار می‌کردیم که اکثراً هیچ تجربه‌ای با چیزی شبیه به موسسه علوم انسانی و علوم اجتماعی نداشتند. بنابراین به منظور توسعه کار مشترک در این قاره و گرفتن کمک برای انتخاب دانشجویان، شورای توسعه تحقیقات علوم اجتماعی آفریقا را به عنوان شریک شناسایی کردیم. این همکاری ثمرات فراوانی داشت.

ضمن این که موسسه علوم انسانی و علوم اجتماعی، گذرگاه تحرک آفریقایی‌ها را نیز ابداع کرد. این طرح از مدل اروپایی اراسموس موندس الهام گرفته است، اما چاشنی آفریقایی دارد. این ابتکار کارکنان و دانشجویان را تشویق می‌کند که برای یافتن ایده‌های جدید و زمینه‌های پژوهشی در این قاره به کاوش در این قاره بپردازند. ما برای سفرهای پژوهشی کمک هزینه می‌دهیم و برای کمک به توسعه ارتباطات تازه و ایجاد شبکه‌های تحقیقاتی و همچنین پیگیری همکاری‌های آموزشی و پژوهشی، بودجه ارائه می‌دهیم.

م و: بیایید به آفریقای جنوبی برگردیم، آیا حضور این همه دانشجوی دکتری مشکلی ایجاد کرد؟

س م: سوال خوبی است. در واقع، ما در دو سال اول (۲۰۱۳-۵) باید نشان می‌دادیم که به دانشجویان کمک هزینه می‌دهیم و می‌توانیم به واقع آنها را وارد نظام بودجه خود کنیم. در حال حاضر تمرکز ما این است که از کیفیت دانشجویانی که حمایتشان می‌کنیم اطمینان حاصل کنیم و مطمئن شویم که واقعاً دوره تحصیلی خود را به پایان می‌رسانند. ما در آفریقای جنوبی یک نرخ فرسایشی هم داریم، همان طور دانشجویانمان در طرح‌های بین‌المللی هم ریزش دارند و فقط ۵۰ درصد آنها مدرک دکتری را می‌گیرند. بنابراین ما برنامه‌ای آموزشی تدوین کردیم تا بتوانیم از خروجی بالاتر طرحمان اطمینان حاصل کنیم.

م و: به نظر می‌رسد خیلی نکته مهمی باشد، ممکن است در مورد این برنامه آموزشی بیشتر توضیح بدهید؟

س م: بیست و یک نفر از اساتید کنونی و بازنشسته برای کار با دانشجویان در استان‌های مختلف به کار گرفته شده‌اند. به عنوان مثال در دماغه غربی، یک مدرسه منطقه‌ای دکتری با دو مربی ایجاد کرده‌ایم. مربیان برای راهنمایی و القای حس تعلق اجتماعی (به این طرح) به طور منظم با دانشجویان در ارتباط هستند. آنها کارگاه‌های آموزشی گسترده و جامعی ارائه می‌دهند که مسائل روش‌شناختی و نظریه و اصول نوشتن را پوشش می‌دهد. مربیان نقطه اتکا هستند و ثروت تجربه خود را به اشتراک می‌گذارند، البته دانشجویان از یکدیگر هم می‌آموزند. ما همکاری در یادگیری را مهم و اساسی می‌دانیم. انجام فرایند دکتری بسیار فرایندی بسیار یگانه و بدون یاری‌دهنده‌ای است، این طرح به خلق حس گروهی و حس همبستگی بین دانشجویان کمک می‌کند. مربیان بسیار سخاوتمندانه عمل می‌کنند و وقت زیادی از خود را به کمک به فرایند تحول در دانشگاه‌های ما اختصاص می‌دهند. ما توانسته‌ایم از مهارت‌ها و تجارب اساتید شایسته خود بهره‌برداری کنیم و در نتیجه به آنها این فرصت را ببخشیم که بخشی از فرایند این تحول باشند.

م و: آیا موسسه علوم انسانی و علوم اجتماعی به غیر از دانشجویان دکتری، از پژوهش‌های دیگری هم حکایت می‌کند؟

س م: بله در واقع ما طرحی داریم که آن را برنامه تحقیقاتی کاتالیستی می‌نامیم که در آن به تحقیقات نوآورانه و پیشرو کمک هزینه می‌دهیم و دانشمندان را تشویق می‌کنیم که از سوالات/پروژه‌های تحقیقاتی قدیمی فراتر روند و راه‌های تازه‌اندیشیدن را کشف کنند. چنین پروژه‌هایی ممکن است به طور معمول از تامین‌کنندگان مالی سنتی بودجه دریافت نکنند،

در عوض موسسه علوم انسانی و علوم اجتماعی از تحقیقاتی حمایت می‌کند که ایده‌های متفاوت و غیرمعمول را می‌پروراند. ضمن این‌که ما دانشمندانی را شناسایی می‌کنیم که در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی کتاب می‌نویسند، اما تأمین‌کنندگان مالی اصلی پروژه‌های مجله‌ای را ترجیح می‌دهند. ضمناً ما در برنامه‌های کاتالیزوریمان دانشجویان لیسانس ارشد (Honors) و کارشناسی ارشد را نیز حمایت می‌کنیم.

**م و: ممکن است چنین تحقیقاتی که ایده‌های غیرمعمول و خارج از عرف را می‌پروراند، برای پیدا کردن ناشر مشکل داشته باشند. آیا در این زمینه هم می‌توانید کمکی ارائه دهید؟**

**س م:** همان‌طور که گفتیم ما به پروژه‌هایی که صرفاً تحقیقی و بورسیه دکتری نیستند بودجه می‌دهیم، آغازشان می‌کنیم و با آنها مشارکت می‌کنیم. ما درک می‌کنیم که بعضی از کارهای بزرگ منتشر نمی‌شوند چون ناشر کار را خوب، اما «به لحاظ مالی بدون بازده» ارزیابی می‌کند. این موسسه به ناشران نمی‌گوید چه چیزی چاپ کنند اما ما از نسخه‌های اولیه‌ای که همسو با مأموریت ما است، حمایت می‌کنیم. هنوز جا دارد که به فرایند بررسی دقیق ناشران وارد شویم، اما یا با تضمین خرید تعدادی کتاب یا مشارکت مستقیم در تأمین مالی فرایند نشر، به هزینه‌های چاپ یارانه می‌دهیم. ما همچنین به نشریات استخراج شده از کنفرانس‌ها هم بودجه می‌دهیم.

یکی از ابتکاراتی که من بیشترین افتخار را به آن می‌کنم، جایزه کتاب ملی و خلاقیت علوم انسانی و علوم اجتماعی است که اولین بار در سال ۲۰۱۶ اعطا شد. ما به آثار مختلف ۶ جایزه دادیم: بهترین کتاب‌های داستانی و غیرداستانی، کتاب‌های ویرایش شده، رسانه‌های دیجیتال و هنر. این جوایز فقط به دانشگاهیان دانشاه‌های داخل آفریقای جنوبی اختصاص داده شده است. اولن جوایز برای کتاب‌هایی بود که بین سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۴ منتشر شده بود، ما در حجم بالای آثار اسالی غرق شدیم که نشان می‌دهد علوم انسانی و علوم اجتماعی ما به واقع در حال شکوفایی است. در مارس ۲۰۱۷ نیز مجموعه جوایز دیگری خواهیم داشت.

**م و: آفریقای جنوبی سابقه طولانی‌ای در زمینه پیوند دانشگاهیان با امور مردم‌مدار دارند. آیا برنامه‌ای برای تشویق محققان به انتقال ایده‌ها و تحقیقات خود به عرصه عمومی دارید؟**

**س م:** ما چیزی با عنوان طرح قطب علوم انسانی داریم که از تحقیقاتی حمایت می‌کند که بیرون از فضاهای عادی دانشگاهی انجام می‌شوند و مکان‌های غیرمتعارفی را برای تولید دانش می‌پرورند. ما در حال پیگیری این طرح در مزرعه لیلیسلیف هستیم که تاریخ غنی‌ای دارد و در دهه ۱۹۶۰ محلی برای جنبش زیرزمینی آزادی بوده و محکومین ریوونیا در آن محکوم شدند. واقعیت تلخ این است که بسیاری از دانشگاهیان و دانشجویان چیزی درباره این فضا نمی‌دانند. چنین پروژه‌ای این محل میراث فرهنگی را به مخازن دانش و شیوه‌های متفاوت اندیشه درباره حوادث تاریخی بدل می‌کند. به عنوان بخشی از این پروژه، مزرعه لیلیسلیف میزبان کنفرانسی با محوریت منشور آزادی است که بستری برای دیدگاه‌های گوناگون در تاریخ و ترویج مکالمات در میان دانشگاهیان و پزشکان و دیگران فراهم می‌کند. همان‌طور که شما می‌گویید ما از جنبش آزادی آموخته‌ایم که ایده‌های بزرگ می‌تواند از تعامل دانشگاهیان با روشنفکران غیرمتخصص سرچشمه بگیرد.

**م و: ممکن است از این اقدامات در حوزه عمومی چند مثال بزنید؟**

**س م:** «قطب علوم انسانی» ما قصد دارد کودکان را به علوم انسانی و علوم اجتماعی علاقمند کند. به عنوان مثال بچه‌های دبیرستانی را با

اتوبوس به مزرعه لیلیسلیف بردیم و آنها را با تاریخی مواجه کردیم که در آنجا به نمایش گذاشته شده بود. این شیوه جدید تدریس و مواجه کردن دانش‌آموزان با تاریخ ما است. اما چون هر کسی نمی‌تواند به مزرعه لیلیسلیف بیاید، بنابراین ما نمایشگاهی سیار در نظر گرفتیم تا «لیلیسلیف کوچکی» را به جاهای دیگری همچون دانشگاه آفریقای جنوبی و دانشگاه وندا و دانشگاه لیمپوپو ببریم.

این راه نوینی برای روایت داستان علوم انسانی و علوم اجتماعی برای خودمان و همچنین برای بقیه دنیا است. این کار فرصت گفتگوهای گوناگونی پیرامون تاریخ، درباره خودمان و درباره منشور آزادی را ایجاد می‌کند. ما یک میز منشور آزادی به همراه صندوق پیشنهادات تدارک دیدیم. در مورد دو چیز از مردم سوال می‌کنیم: (۱) اگر می‌خواستید منشور آزادی را بازنویسی کنید چه می‌نوشتید؟ (۲) به کدام بند منشور آزادی بیشتر می‌توانید احترام بگذارید؟ مردم چیزهای جالبی نوشتند. و مسائل زیادی از جمله در مورد بیکاری و فقر و غیره را مطرح کردند. لیلیسلیف پروژه‌ای آزمایشی بود و ما مشغول برنامه‌ریزی برای گستردن «قطب‌های علوم انسانی» مشابهی در سایر جاها هستیم.

**م و: آیا موسسه شما هیچ برنامه بین‌المللی هم دارد؟**

**س م:** در شبکه جنوب تا جنوب خود، طرح تحقیقاتی هند-آفریقای جنوبی را با مشارکت شورای تحقیقاتی علوم اجتماعی هند ابداع کردیم و در حال تأمین بودجه آن هستیم. ما مشغول بررسی مشارکت تحقیقاتی مشابهی با برزیل و کشورهای دیگر نیز هستیم.

همچنین با اتاق فکر آفریقای جنوبی بریکس - انجمن پنج اقتصادی بزرگ در حال ظهور: برزیل و روسیه و هند و چین و آفریقای جنوبی - همکاری می‌کنیم. (در این انجمن) بخش‌های گوناگون تجاری، دانشگاهی و جامعه‌مدنی وجود دارد و ما بخش دانشگاهی را سازماندهی می‌کنیم که شامل هماهنگی انجمن‌های دانشگاهی این پنج کشور پیش از شورای و اجلاس سالانه بریکس است. امسال چین میزبان انجمن دانشگاهی بود و در سال ۲۰۱۸ آفریقای جنوبی آن را میزبانی خواهد کرد. تمرکز این ابتکار عمل روی کار سیاسی و مشاوره به دولت است. قالب‌های اصلی انجمن دانشگاهی متغیر است (مثلاً امنیت اجتماعی، بهداشت، آموزش، انرژی) و کشور میزبان آن را تعیین می‌کند. این انجمن به اجلاس بریکس اطلاع‌رسانی می‌کند و به سران دولت‌ها در این پنج کشور مشاوره سیاسی می‌دهد. ما این امر را حوزه مهمی می‌دانیم که رابطه نزدیکی بین دانشگاهیان و سیاست‌گذاری ایجاد کرده است.

**م و: میزان فعالیتی که شما در چنین مدت کوتاهی انجام داده‌اید مرا شگفت زده کرده است. بزرگترین چالش‌های پیش‌روی شما چه بوده است؟**

**س م:** به نظرم راه طولانی‌ای را طی کرده‌ایم. این موسسه فقط سه سال قدمت دارد و تا کنون ما کارهای بسیار زیادی انجام داده‌ایم. وزارت تعلیم و آموزش عالی بودجه همه این کارها به طور کامل تأمین کرده است، اما کار در اداره‌ای دولتی خود بزرگترین چالش است. در تمام این مدت متکی به قهرمانان کلیدی وزارت تعلیم و آموزش عالی بودیم که روند کارها را در مسیر بوروکراسی پیش راندند. ما بدون حکایت آنها نمی‌توانستیم به چیزی دست بیابیم. ضمن این‌که این فرایندی بسیار جمعی است که با همکاری نزدیک با کمیته موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی انجام می‌شود.

ما در ابتدا با مخالفت برخی دانشگاهیان و دانشگاه‌ها مواجه شدیم که می‌ترسیدند ما جایگزین نهادهای موجود شویم و بودجه دانشگاه‌ها را به

این مزیت بزرگی برای موسسه بوده است. برخی نگرانند که اگر آقای وزیر برود چه اتفاقی خواهد افتاد. سیاست در همه جا سیال است و این نگرانی وجود وجود دارد، اما به سختی کار می‌کنیم تا خودمان را مستقر کنیم و ارزش پایدار خود با انجام کاری بزرگ ثابت کنیم. بودجه سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ خود را تامین کرده‌ایم. امیدواریم در طول این مدت، دست‌کم ۳۰۰ دانشجوی دکتری را فارغ‌التحصیل کنیم، دست‌کم چهار دوره جایزه را میزبانی کنیم و به لحاظ مالی از انتشار دست‌کم ۴۰ کتاب حمایت کنیم. اگر این‌ها را به سرانجام برسانیم، پس کارمان را انجام داده‌ایم. ما در چنین فرصت زمانی کوتاهی بیش از هر نهاد دیگری کار انجام خواهیم داد.

از نحوه‌ای که علوم انسانی و علوم اجتماعی آفریقای جنوبی این موسسه را پذیرفته‌اند، خشنود و سپاسگذار و هیجان‌زده هستیم. از پاسخگویی دانشگاهیان به درخواست‌های زیاد ما برای بررسی پروپوزال‌ها و انجام داوری و مربیگری دانشجویان دکتری و کارهای دیگر خوشحالم و شگفت‌زده هستیم. هیچ کس روی ما را زمین ننداخت. جامعه دانشگاهی ما را سرمایه‌ای بزرگ می‌داند. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Sarah Mosoetsa <[mosoetsa@nihss.ac.za](mailto:mosoetsa@nihss.ac.za)>

Michelle Williams <[Michelle.Williams@wits.ac.za](mailto:Michelle.Williams@wits.ac.za)>

سمت خود بکشیم و به این ترتیب وزارت تعلیم و آموزش عالی کنترل بر علوم انسانی و علوم اجتماعی را در دست بگیرد. همه این نگرانی‌ها شنیده شد و بدان‌ها پاسخ داده شد و بسیاری از منتقدین قبلی اکنون از حامیان ما هستند. کمیته موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی نهادی قانونی است که هیئت مدیره مستقلی آن را حسابرسی می‌کند. ما کاملاً صریح بودیم که موسسه قصد رقابت با نهادی موجود را ندارد اما ترجیح می‌دهد فعالیت این نهادها را تکامل ببخشد.

برخی از چالش‌های روزانه به عملکرد ساده طرح‌های ما مربوط است. ما هنوز مشغول راه‌اندازی سیستم داخلی هستیم. به عنوان مثال ما در حال آزمایش اپلیکیشن جدیدی برای برنامه آموزشی خود هستیم تا ارتباط بین مربیان و دانشجویان را تسهیل کنیم. ما به عنوان سازمانی نوپا چیزهای بسیاری آموخته‌ایم. فکر می‌کنم سه تا پنج سال طول خواهد کشید تا به واقع راه‌اندازی شویم و سیستم ما مستقر شود. از آنچه تاکنون انجام شده، رضایت داریم.

**م و: آینده موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی چگونه خواهد بود.**

**س م:** به نظرم مایه شگفتی است که در دوره زمانی کوتاهی موفق شدیم موسسه ملی علوم انسانی و علوم اجتماعی را محقق کنیم. آقای وزیر سهم مهمی در این امر داشت اما فقط این نبود. حمایت وزیر شکوفایی موسسه را ممکن ساخت. او واقعا اسناد ما را مطالعه می‌کند و با ما در ارتباط نزدیک است و ما را به چالش می‌کشد و حمایت می‌کند.

# < بازنمایی زنان آفریقایی‌تبار مصاحبه‌ای با پاتریشیا هیل کالینز

مصاحبه‌ای با پاتریشیا هیل کالینز استاد برجسته جامعه‌شناسی در دانشگاه مریلند و رئیس سابق انجمن جامعه‌شناسی آمریکا است. او که یکی از نظریه‌پردازان اجتماعی پیشرو در آمریکا است، شهرت او برای پروراندن ایده‌هایی درباره «سرکوب‌های چندگانه» (multiple oppressions) و «رویکرد تقاطعی» (intersectionality) و «بیگانه در خانه» (outsider within) اول در کتاب *اندیشه فمینیستی سیاه* (۱۹۹۰) که اکنون به اثری کلاسیک تبدیل شده و سپس در کلام متخاصم (۱۹۹۸) و *سیاست‌های جنسیتی سیاه* (۲۰۰۶) است. ما در اینجا چکیده‌ای از مصاحبه طولانی‌تری را منتشر می‌کنیم که **لابینوت کونوشفسکی** آن را ترتیب داده است. کونوشفسکی دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه پریشینای کوزوو است.



پاتریشیا هیل کالینز

تجربه زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار، نقطه پایانی نیست. من به موضوع زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار نزدیک شدم تا با مجموعه‌ای از مسائل اجتماعی مواجه شوم که در تقاطع نظام‌های قدرت چندگانه بر ساخت شده است. مثلاً خشونت را در نظر بگیرد. خشونت جنسیتی خانگی دوست‌پسرها و شوهرها و پدران علیه زنان سیاه‌پوست در بستر خشونت نژادی اتفاق می‌افتد که دولت علیه سیاه‌پوستان مجاز می‌داند و بخشی از میراث برده‌داری و تبعیض نژادی است. این دو شکل خشونت از یکدیگر معنا می‌گیرند و با هم پیوند متقابل دارند. کار من روی فمینیسم سیاه به بررسی این موضوع می‌پردازد که چطور روشنفکران و فعالان زن سیاه‌پوستی چون آنجلا دیویس و جون جردن و کیمبرلی کرنشو دائماً اذعان داشته‌اند که مسائل اجتماعی‌ای که زنان سیاه‌پوست با آن مواجهند را هرگز نمی‌توان با پیگیری صرفاً یکی از نظام‌های سرکوب حل کرد. روشنفکران فمینیست سیاه‌پوست با استفاده از خاص‌بودگی تجربه‌های زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار، پرسش از همزمانی سرکوب‌ها را

**لابینوت کونوشفسکی: از دیدگاه شما مناسب‌ترین روش‌شناسی تجربی و نظری برای تحقیق در زمینه مطالعه نابرابری اجتماعی چیست؟**

**پاتریشیا هیل کالینز:** من با «گفتمان مسلط» شروع کردم و گفتمان مسلط در غرب متشکل از مجموعه‌ای از پروژه‌های معرفتی است که بایکدیگر مجموعه‌ای به‌ظاهر هم‌مونیکی از ایده‌ها و اعمال را تشکیل داده‌اند. این گفتمان مسلط شرایط مباحثه را تعیین می‌کند - این‌که چه سوالاتی مهم است، چه چیزی سند است و چه چیزی را می‌توان به عنوان امری فرعی نادیده گرفت. گفتمان مسلط در آمریکا را تقاطعی از نژاد و طبقه و جنسیت و سکسوالیته و ملت، همچون نظام‌های قدرت شکل داده است. من در کارم در مورد این تحقیق کرده‌ام که نژادپرستی، تبعیض جنسی، استثمار طبقاتی و دگرجنس‌گرایی چطور در شکل دادن به تجربه زیسته گروه‌های اجتماعی گوناگون تاثیر می‌گذارد. نقطه ورود به پرسش‌های کلان‌تر از قدرت و دانش، تجربه زنان سیاه‌پوست بود، اما

طرح کردند، که به سهم خود حوزه پرشوری را در پژوهشگری و سیاست باز کرده و ما در حال حاضر آن را رویکرد تقاطعی می‌نامیم.

ممکن است ترکیب نظام‌های قدرتی که گفتمان مسلط جامعه معینی را تعیین می‌کند متفاوت باشد. مثلاً سیستم‌های قدرتی که من در آمریکا بررسی کرده‌ام - اعم از نژاد و طبقه و جنسیت و سکسوالیته و شهروندی (ملیت) - تاریخ ویژه آمریکا را منعکس می‌کند. تعبیر من این است که ملت بسیار جدیدی چون شما که تازه در حال به وجود آمدن هستید، تقاطع‌های متفاوت خود را دارید، مثلاً تقاطع‌های قومیت و طبقه و دین که در پرتو تاریخ کوزوو اهمیت خاصی دارند. مهم است که به یاد داشته باشیم، صرف‌نظر از تاریخ‌های متفاوتی که منظومه‌های گوناگونی از روابط قدرت را بازتاب می‌دهند، گروه‌های نخبه هم گفتمان مسلط فراگیر را در اختیار دارند و هم مناسبات دانشی که به دنبال می‌آورد. گروه‌ها ممکن است از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت باشند، اما روابط قدرت در نابرابری اجتماعی به معنای این است که هرکسی به شکل دادن به گفتمان مسلط دسترسی ندارد، گرچه هرکسی در هر جامعه‌ای به گونه‌ای از آن متاثر می‌شود.

پرش از مناسب‌ترین روش‌شناسی نظری و تجربی به این برمی‌گردد که به طور کلی فرد در درون روابط قدرت تولید دانش در کجا قرار گرفته و مایل است کدام بدنه خاص دانش را به کار بگیرد. من در مورد خودم تصمیم گرفتم به کار نظری بپردازم، با این استدلال که وقتی شما به پایه‌های معرفت‌شناختی تحقیق توجه کنید، به قلب قدرت نزدیک‌تر خواهید شد. کار نظری من به بررسی ابعاد گوناگون روابط متقاطع قدرت می‌پردازد، با توجه ویژه به نحوه‌ای که این روابط قدرت، دانش را شکل می‌دهد. در این راستا، هم درون گفتمان دانشگاهی و هم در سیاست، چارچوب رویکرد تقاطعی ابزار تحلیلی مفیدی برای بررسی نابرابری اجتماعی بوده است.

### ل ک: نقش بازنمایی رسانه‌ای در سرکوب یا آزادی زنان چیست و چگونه بر مشارکت زنان در حوزه‌های عمومی و سیاسی تاثیر می‌گذارد؟

پ ه ک: همه زنان بازنمایی‌های رسانه‌ای را تجربه کرده‌اند؛ بازنمایی‌هایی که به آنها در مورد این‌که چگونه زنانه باشند، نسخه‌هایی اجتماعی ارائه می‌دهند. اما چون جامعه به طور چشمگیری متفاوت شده، تصویر از زن ایده‌آل نیز به تناسب آن متفاوت شده است. در آمریکا و جوامع چندفرهنگی مشابه آن، بازنمایی‌های رسانه‌ای از زنان بسته به ترکیبات گوناگونی از نژاد و هویت جنسیتی و قومیت و طبقه و وضعیت

شهروندی متفاوت است. زن سفیدپوست طبقه متوسط دگرجنس‌گرایی که شهروندی آمریکا را دارد، برای زنانی از گروه‌های دیگر به عنوان تیپ ایده‌آل ارائه می‌شود. این برساختی ایده‌آل و بازنمایی شده و اجتماعی است و نه دسته‌ای واقعی از مردم. این ایده‌آل زنانه به طور سنتی در قالب تصویر مادر مقیم در خانه ارائه داده می‌شد، اما اخیراً این تصویر به روز شده و حاوی تصویری از زنان شاغل در مشاغل پر قدرت شده است. در جامعه‌ای چندفرهنگی، سایر گروه‌های زنان هرچه به آن ایده‌آل نزدیک‌تر شوند، قضاوت‌های مطلوب‌تری در موردشان می‌شود.

من در اندیشه فمینیستی سیاه به بررسی چگونگی مواجهه زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار با چهار کلیشه پرداختم: (۱) قاطر، زنی که بی هیچ شکایتی مثل حیوان کار می‌کند؛ (۲) ایزابل، زنی بسیار جنسی شده که اغلب مثل روسپی به تصویر کشیده می‌شود؛ (۳) مامی، زن کارگر خانگی سیاه‌پوستی که وفاداری‌اش به کارفرما جای گله باقی نمی‌گذارد؛ (۴) بانوی سیاه، زن سیاه‌پوست تحصیل‌کرده‌ای که در ازای زندگی شغلی و حرفه‌ای، از زندگی خانوادگی دست کشیده است. اما این بازنمایی‌ها، کلیشه‌های چندان بی‌خطر و نابه‌هنگامی تاریخی اعمال گذشته نژادپرستی و تبعیض جنسی و استثمار طبقاتی نیست. در عوض این‌ها تصاویر کنترل‌کننده‌ای هستند که نسخه‌های اجتماعی ارائه می‌دهند؛ نسخه‌هایی درباره این‌که از مردم انتظار می‌رود چگونه به زنان سیاه‌پوست نگاه کنند و با آنها رفتار کنند. از آن مهمتر، آنها نسخه‌هایی اجتماعی هستند که انتظار می‌رود زنان سیاه‌پوست آنها را درونی کنند.

فمینیسم و از آن فراتر جنبش‌های حقوق زنان قصد داشته‌اند هم این بازنمایی‌ها را برهم بزنند و هم روابط قدرتی که ارائه می‌دهند. وقتی زنان در تقاطع نژاد و قومیت، بازنمایی‌هایی از خودشان به عنوان زنان خانه‌دار احمق یا به عنوان قاطرهایی که باید دستمزد پایین و عدم امنیت شغلی را تاب بیاورند، یا به عنوان پیش‌خدمت‌های وفادار رئیس‌های مرد و زن خود را نپذیرند، با آگاهی بسیار تغییر یافته‌ای وارد حوزه عمومی می‌شوند. بدین معنا، ایده‌ها و کنشگری در پیوند نزدیک با یکدیگر هستند. تغییر بازنمایی‌ها می‌تواند رفتار را تغییر دهد و تغییر رفتار هم به سهم خود در حوزه عمومی، باورهای متفاوتی را درباره زنان رواج می‌دهد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Patricia Hill Collins <[collinph@umd.edu](mailto:collinph@umd.edu)>

Labinot Kunushevci <[labinotkunashevci@gmail.com](mailto:labinotkunashevci@gmail.com)>



# < پس از لی کوآن یو

وینیتا سینها، از دانشگاه ملی سنگاپور، نایب‌رئیس بخش انتشارات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸)

پارسیان چینی معبد گوانیین در معبد همسایه، سری کریشان. عکس از دنیل گه

می‌کند که دولت پسااستعماری سطوح بالاتری از اقتدار را اعمال کرد و «مسئولیت [...] اداره کامل جامعه و نظارت تام بر آن را برعهده گرفت». چوآ بنگ هوآ و کوآک کیان وون نیز خاطر نشان ساختند که در سنگاپور پسااستقلال «گسترش مداخله دولتی و [...] تمرکز قدرت در دستگاه دولت» استقلال را در حوزه‌های مختلف زندگی روزمره بیش از پیش کاهش داده است.

گفتمان‌های دانشگاهی و عمومی مانند هم پیوند سنگاپور کنونی با لی کوآن یو و شکل قاطع و اقتدارگرایانه سیاستش را پیوندی نزدیک و جدایی‌ناپذیر می‌انگارند. شهروندان سنگاپور را معمولاً محافظه‌کار، ترسو، سربه‌راه و منفعل توصیف کرده‌اند. با این حال، سنگاپوری‌ها مدت‌هاست که منتقد رویکرد بالابنه پایین و «استفاده از پتک برای شکستن گردو» به حکومت‌گری بوده‌اند - جزء مکمل و گاه آزارنده گفتمان عمومی در سنگاپور.

و اما چه رابطه‌ای میان ساختارهای سیاسی و علم اجتماعی وجود دارد؟ به جامعه‌شناسی سنگاپور همواره از نظرگاه لی کوآن یو نگریسته شده است. رهبران سنگاپور پسااستعمار رشد اقتصادی را در اولویت قرار دادند و این اولویت‌بخشی بازتاب نیازهای کشوری تازه استقلال یافته است که در آن توسعه اقتصادی و تغییر اجتماعی حساب‌شده حیاتی به نظر می‌رسد. از پژوهش اجتماعی (که بودجه آن راتا حدود زیادی دولت تأمین می‌کند) انتظار می‌رود که «مدخلیت» داشته باشد و اگر مستقیماً در فرآیند مدرن‌سازی سهیم نمی‌شود دست‌کم در پروژه ملت‌سازی مشارکت داشته باشد. از سال ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰، تولید معرفت در حوزه علم اجتماعی به سوی تولید اطلاعات درباره تغییرات سریع اجتماعی-فرهنگی، اقتصادی و سیاسی سوق داشت و این جهت‌گیری اولویت‌های دولت-ملتی را که اداره جمعیتی چندقومیتی و چنددینی را برعهده می‌گیرد بازمی‌تابد.

با این حال، اخیراً این هماهنگی عالمان علوم



ساخته است (مقاله یوین تئو «جامعه‌شناسی سنگاپور پس از شایسته‌سالاری» را در این خصوص ببینید).

سبک مدیریتی و اداری سیاست سنگاپور به برنامه‌ریزی، بازدهی، کنترل و تنظیم اولویت بخشیده است. فعالیت‌های هرروزه جامعه سنگاپور در قالب دیوان‌سالاری‌ای ریخته شده است که به باور عمومی عاری از فساد و ورزدهای فریبکارانه و بسیار کارآمد عمل می‌کند چه بسا زیاده کارآمد. رهبران سنگاپور این «زیر ساخت» را که وارث دیوان‌سالاری انگلیسی است نصب‌العین خود قرار داده‌اند و با دقت آن را بازتولید کرده‌اند تا پیروی دقیق از رفتار ضابطه‌مند - چیزی که هم کنجکاوی و هم نگرانی ماکس وبر را برمی‌انگیزد - را تقویت کنند. اصول راهنمای این زیرساخت، یعنی حکومت متمرکز و درگیری نزدیک با همه قلمروهای اجتماعی مستلزم دستگاه دولتی‌ای گسترده و شبکه پشتیبانی سازمان‌های دیوان‌سالارانه است. دقیقاً از رهگذر این نهادهای واسطه است که دولت خواهان اجرای خط‌مشی‌هایی می‌شود که بر زندگی روزمره شهروندان اثر می‌گذارد و ناگزیر زیر سایه ایدئولوژی‌های فراگیر اقتدارگرایانه و پراگماتیک اجرا می‌شوند. کارل تروکی در توصیف «فرهنگ کنترل» در سنگاپور استدلال

چنین می‌نماید که چهره اخیر لی کوآن یو، اولین نخست‌وزیر سنگاپور مستقل، معرف وجود و هویت این دولت-ملت جزیره‌ای است. سبک کشورداری سنگاپور که با شخصیت لی کوآن یو پیوند خورده است و به‌راستی استمرار شخصیت اوست «اقتدارگرایی پراگماتیک»، «اقتدارگرایی نرم» «استبداد فرهیختگان» و حتی «دیکتاتوری خیرخواهانه» نام گرفته است. روایت دولت مدافع اصول شایسته‌سالاری، چندفرهنگ‌گرایی و حاکمیت قانون است، اصولی که دولتی پاک‌دست، دیوان‌سالاری‌ای کارآمد، مدرن‌سازی، توسعه و رونق اقتصادی و یکی از بالاترین درآمدهای سرانه را به بار آورده است. این روایت به ایدئولوژی‌ای تمسک می‌جوید که تفاوت‌های اجتماعی-فرهنگی در میان گروه‌های قومیتی را می‌پذیرد و به همه برابری اعطا می‌کند (در این خصوص مقاله نورمان عبدالله، «جامعه‌شناسی سنگاپور پس از چندنژادگرایی» را ببینید) از برابری فرصت‌ها سخن می‌گوید نه برابری کمی و تبعیض قومیتی رسمی و نهادی شده از سوی نخبگان را رد می‌کند. اما این اعتقادات راسخ حتی طرح گفتگویی در باب تفاوت‌های نژادی و نژادپرستی را اگر نگوییم ناممکن دست‌کم دشوار ساخته است و نیز سیاست و تناقض‌های شایسته‌سالاری‌ای درجه‌بندی شده را نامشهود

IV

اجتماعی دانشگاهی با منافع ملی - که هرگز مطلق و بی‌چون و چرا نبوده است - سست‌تر شده است. جامعه‌شناسان سنگاپور روایت دولت در باب چندفرهنگ‌گرایی، شایسته‌سالاری، خانواده، نولیبرالیسم، جهانی‌شدن، تاریخ سنگاپور، چنددینی و هم‌سازی دینی، نبود فقر و نابرابری و جز آن را مشکل‌آفرین انگاشته‌اند. دولت سنگاپور در واکنش به این مسئله اکنون دارد امکانات پژوهشی مستقلی را در وزارت خانه‌های گوناگونش برپا می‌کند، حرکتی که ممکن است از میزان اتکای آن بر پژوهش دانشگاهی بکاهد.

جای شگفتی نیست که درگذشت لی کوآن یو در سال ۲۰۱۵ واکنش عمیق عاطفی بسیاری از سنگاپوریان را در پی داشت و ملت به سوگ از دست دادن معمار و سکان هدایت سنگاپور مدرن نشست. اما جالب آنکه این رخداد نوعی رهایی و احساس آزاد شدن از بند محدودیت‌ها و تنظیم‌گری‌های مفرط و حرکتی به سوی آزادی‌ها از جمله آزادی‌های سیاسی نیز بوده است.

اما این جو سرخوشانه را بایستی با میزان مناسبی تخیل جامعه‌شناختی تعدیل کرد. به عنوان قوم‌نگاری که مهارتم را در سنگاپور به کار زده‌ام پژوهش خود در باب ادیان را در عمل بر تقدم و اثربخشی زندگی روزمره استوار کرده‌ام. نظر به ساخت گسترده‌تر حیات اجتماعی و سیاسی، ساحت‌های قدسی این جزیره نیز به همین قیاس در ذهنیتی به شدت عقلانی‌شده جای گرفته است و مرزبندی‌های دیوان‌سالارانه، اداری و قانونی آنها را سرو شکل می‌دهند. بی‌همتایی منظره دینی سنگاپور خصوصاً فرهنگ دیوان‌سالاری آن و اثرش بر نمودهای دین‌داری نیازمند موشکافی است (مقاله فرانسویس لیم، با عنوان «جامعه‌شناسی سنگاپور پس از سکولاریسم» را ببینید).

اینکه دولت سنگاپور دولتی مداخله‌گراست نقطه عزیمت کار من بوده است. نقطه عزیمتی که «به هم‌ریختگی» شمایل دینی سنگاپور را ترسیم می‌کند و دنیای «معابد جنگلی» (اماکن مقدسی که در فضاهای امن قرار گرفته‌اند تا از

چشم مقامات پنهان باشند) و جایگاه اعیاد دینی و عبادتگاه‌ها را و نیز حیات روزمره دینی پیچیده اهالی سنگاپور یعنی هندوها، تائویست‌ها، بودایی‌ها و کاتولیک‌ها را آشکار می‌سازد. از آنجاکه دین‌ورزان بار دیگر در محیط‌های تحت کنترل اماکن مقدس و آگاهی دینی آفریده‌اند، جای‌نگاری شهرهای نشانگر «آشفتگی» و «بی‌نظمی» در ساحت دینی است: دستجات دینی در ورزشگاه‌ها تشکیل می‌شود و اعیاد دینی در استخر برگزار می‌شوند. «بی‌توجهی» به مرزبندی‌های به‌دقت ترسیم‌شده «لاهوئی/ ناسوتی» و «خصوصی/عمومی» معرف ساحت دینی سنگاپور در سراسر دوران فرمانروایی اقتدارگرایانه لی کوآن یو بود. این خوانش‌های بدیل از سپهر دینی و حضورش در سیاست در برابر دیدگاه‌های مسلط که سنگاپور را شهری به‌لحاظ دینی سترون و به‌شدت قانون‌مند تلقی می‌کنند قرار می‌گیرند.

پس درباره قابلیت زندگی روزمره برای تعدیل ساختارهای رسمی چه می‌توان گفت؟ به‌رغم حضور پایدار ساختارهای دیوان‌سالارانه و موضعی مداخله‌گرانه میلی شدید به تجربه دینی معرف ساحت دینی سنگاپور است. گرچه چنین مداخلاتی شمایل تازه‌ای به سپهر دینی داده است اما نوآوری و خلاقیت دینی را نکشته است. به‌نظم درآوردن دین ناخواسته درهای تازه‌ای را به روی آزادی دینی گشوده است. در عمل، هزارتوی کاغذبازی جایی برای مذاکره باقی می‌گذارد چراکه دین‌ورزان برای رسیدن به نتایج دلخواه روزمره از قوانین استفاده راهبردی می‌کنند.

پژوهش قوم‌نگارانه من درباره منظره اجتماعی-سیاسی و دینی سنگاپور مرا تشویق کرد که مشخصه‌های کلیشه‌ای شهروندان دلمرده، منفعل و سرکوب‌شده‌ای را که با دولتی به‌شدت اقتدارگرا خصوصاً در دوره تصدی لی کوآن یو مواجه بوده‌اند به پرسش گیرم. در حقیقت روایت من از ساحت‌های دینی سنگاپور با روایت معمول در این باب اختلاف دارد و برضد گفتمان هژمونیک دولت کنترل‌گر سنگاپور طرح شده است، دولتی که در راستای تنظیم بیش

از اندازه زندگی افراد عمل می‌کند و در بهترین حالت به رفتاری منفعلانه و پیش‌بینی‌پذیر می‌انجامد و در بدترین حالت انفعال کامل و فقدان هرگونه عاملیت است.

از آنجا که چشم‌انداز دولت اقتدارگرایی سنگاپور به‌شدت پابرجاست روایت‌های دانشگاهی (و عمومی) به یقین خوشبینانه‌شان به اینکه نسبت به تاریخ سنگاپور شناخت کاملی وجود دارد یا اینکه آنچه ممکن است آشکار شود پیش‌بینی‌پذیر و پیش‌پافتاده است شناخته می‌شوند. مطالعات سنگاپور به‌طور کلی با خوانش‌هایی از حیات اجتماعی-فرهنگی و سیاسی مواجه است که مهر تأیید دیدگاه‌های کمابیش کهنه و منسوخ سیاست سنگاپور بر آن خورده است. در حقیقت، بینش‌های بدیل من درباره جامعه سنگاپور را گاه توجیه‌گر دولتی اقتدارگرا خوانش می‌کند و گاه بینشی که ساده‌لوحانه به توصیف پیروزی‌های «خرد» و روزمره شهروندان/منفعل منقاد راضی است و توجه ندارد که سازوبرگ سیاسی کلان همچنان به‌شدت هژمونیک است.

بنابراین جامعه‌شناسی سنگاپور مشغولیت‌های بسیار دارد؛ نه تنها باید خوانش‌هایی را جایگزین روایت‌های رسمی و هژمونیک درباره جامعه سنگاپور کند بلکه همچنین همواره باید به تفاسیر بدبینانه از جامعه سنگاپور و نیز روایت‌های جامعه‌شناختی از آن توجه کند. برای آنکه بتوانیم از این گفتمان‌های کلیشه‌ای و قالبی گذر کنیم و به‌سوی تصورات متکثر و بدیل در باب حیات اجتماعی و سیاسی سنگاپور رهسپار شویم لازم است که پذیرای چالش و بلندپروزی باشیم. ساختارهای اجتماعی به‌دست افراد ساخته نمی‌شوند و نیز یک‌شبه ناپدید نمی‌شوند. بنابراین پرسش راستین از این قرار است: منظره سیاسی سنگاپور پس از روی کار آمدن نخست‌وزیر فعلی لی هسین لونگ چگونه خواهد بود؟ ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Vineeta Sinha <[socvs@nus.edu.sg](mailto:socvs@nus.edu.sg)>

# پس از چندنژادگرایی

نورمان عبدالله از دانشگاه ملی سنگاپور و عضو گروه مضمون‌پردازی در باب حواس و جامعه (TG07) وابسته به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

که خود نتیجهٔ مشاجرهٔ قومی میان مالزی و سنگاپور بر سر حفظ حقوق قومیت چینی و دیگر اقلیت‌ها بود - شکل گرفت. این چارچوب ایدئولوژیک به بخشی از برنامهٔ ملت‌سازی در سنگاپور پس از استقلال بدل شد: دولت سنگاپور در تلاش برای حفاظت از سنگاپور و مشروعیت دادن به بقای سنگاپور به عنوان دولت-شهری کوچک بر اعطا و تضمین منزلت، برخورد و فرصت‌های برابر و احترام به گروه‌های قومی و دینی مختلف پای فشرد. این سروکار داشتن با نژاد به طیف گسترده‌ای از خط‌مشی‌های آموزشی و زبانی، گروه‌های خودیاری، اختصاص مسکن عمومی، کنترل جمعیت و مشارکت سیاسی مبدل شد

نظر به اینکه سنگاپور مدعی بی‌طرفی نژادی است، دولت سنگاپور را نهادی به‌تصویر می‌کشند که به‌شکلی برابر و بی‌طرفانه از روابط نژادی در چارچوب منافع ملی حفاظت می‌کند. هم‌زمان زرادخانهٔ خط‌مشی‌گذاری به دولت امکان می‌دهد که نسبت‌های نژادی خاص جمعیت را بازتولید کند. این محاسبهٔ نژادی به‌نحوی ناسازنا هم‌زمان با تأکید بر برابری سلطهٔ قومیت چینی و در اکثریت بودن آنها را تضمین و حفظ می‌کند. اُنک تنگ چئونگ، معاون نخست وزیر و پس از آن رئیس‌جمهور منتخب، مدعی شد که بذل توجه خاص به گروهی خاص با ظاهر و روح قانون اساسی مغایرت ندارد. در حقیقت، گفتمان چندفرهنگ‌گرایی که به همهٔ فرهنگ‌ها برابری اعطا می‌کند به‌وضوح برخی از فرهنگ‌ها را از فرهنگ‌های دیگر برابتر می‌سازد.

از این مهم‌تر، چندنژادگرایی سی‌ام‌آی‌ا (CMIO) به‌عنوان ابزار تجویزی سازمان دهان اجتماعی برای مدیریت تفاوت فرهنگی اختلافات به‌لحاظ اجتماعی معنادار قومی، منطقه‌ای، زبانی، دینی و فرهنگی را در درون این مقولات رسمی مبهم و محو می‌کند. همچنین این چندنژادگرایی مرزبندی‌های نژادی را از رهگذر شناسایی، گرامیداشت و پیچیده‌سازی تفاوت‌های میان گروه‌های نژادی سی‌ام‌آی‌ا (CMIO) تحکیم و شدت می‌بخشد. نژاد و توسعهٔ فرهنگ را مقوله‌هایی سیاسی و اداری تلقی می‌کنند و به‌شکلی ذات‌گرایانه با آنها برخورد می‌کنند و آنها را در مقولاتی بسته و در درون همگن دسته‌بندی می‌کنند.

گذشته از این، بحث‌های انتقادی دربارهٔ ورزهای فرهنگی اغلب به سود حفظ مدارا و هماهنگی نژادی محدود و مقید می‌شود. مدارا از رهگذر بی‌اعتنایی استمرار می‌یابد و متضمن تاب آوردن آنچه از آن تعبیر به ناراحتی می‌شود است. از سوی دیگر بر گفت‌وگوی میان فرهنگی، احترام دوسویه، فعالیت‌های مشترک و علاقه و کنجکاوای چندفرهنگ‌گرایانه، که به فهم عمیق، شناخت، گرامیداشت و پذیرش اهمیت و ارزش تفاوت‌ها می‌انجامد، تأکیدی حداقلی شده است. نتیجهٔ این امر نوعی هماهنگی نژادی است که توان گذر کردن از تفاوت‌های فرهنگی توصیف شده در کارزارهای رسمی را ندارد.

هم‌زمان، احتمالات و تصورات بدیل در زندگی روزمره و سروکار داشتن عمیق‌تر با نژاد، تفاوت و نیز چندفرهنگ‌گرایی در سنگاپور پس از استقلال دلالت بر آن دارند که ظرفیت‌های بسیاری برای گذر از مداخلات دولتی و



تندیس مالایی و تاجران هندی در بنای تاریخی تلوک آپر در منطقهٔ چینی‌های سنگاپور. عکس از دنیل گه

نخست وزیر سنگاپور، لی هسین لونگ در آگوست ۲۰۱۶، در گردهمایی روز ملی، سخنرانی و دربارهٔ مناسبات نژادی در سنگاپور بحث کرد و از اقلیت‌ها خواست که در بالاترین سطوح مناصب سیاسی حضور داشته باشند. حضور اقلیت در این بافت منحصرأ به نژاد برمی‌گردد نه جنسیت، جنس یا دیگر مقوله‌های به‌لحاظ اجتماعی معنادار و درهم‌تنیده. جالب آنکه، در سال ۱۹۸۹، لی کوآن یو، پدر لی و نخست‌وزیر سابق، پافشاری کرد که سنگاپور برای نخست‌وزیری غیرچینی آماده نیست؛ ۱۹ سال بعد، در سال ۲۰۰۸ لی جوان گفت رئیس‌جمهور شدن شخصی غیرچینی «ممکن است اما نه به این زودی‌ها» (استریت تایمز، ۹ نوامبر ۲۰۰۸). جالب آنکه دو هفته پس از گردهمایی سال ۲۰۱۶، مهم‌ترین روزنامهٔ سنگاپور، یعنی استریت تایمز در صفحه‌ای که با عنوان «چه کسی رهبر آیندهٔ سنگاپور است؟» منتشر کرد شرح حالی از نامزدهای احتمالی‌ای که بخت رقابت و پیروز شدن بر لی را داشتند ارائه کرد (۴ سپتامبر ۲۰۱۶) منتها جملگی چینی و از وزرای کابینه بودند.

سخنرانی‌های لی نژادی شدن مستمر جامعهٔ سنگاپور را آشکار می‌سازد. برجستگی و رؤیت‌پذیری نژاد نه‌تنها کم‌اهمیت جلوه داده نمی‌شود بلکه خط‌مشی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بدان دامن می‌زنند و بر شدت می‌افزایند و همچنان در زندگی روزمرهٔ سنگاپوریان اهمیت دارد. این نمودهای هژمونیک سازمان‌دهی حیات اجتماعی و سیاسی از مدل چندنژادگرایی سنگاپور مایه می‌گیرد: مقولات «چینی»، «مالایی»، «هندی» و «دیگران» - که مخفف رسمی‌اش می‌شود سی‌ام‌آی‌ا (CMIO) به هر گروه نژادی فرهنگ و زبان خاص خودش را اسناد می‌دهد.

چندنژادگرایی سی‌ام‌آی‌ا (CMIO) و شایسته‌سالاری که بر میراث استعمارگری بریتانیا استوار است معرف ایدئولوژی‌های اصلی دولتی است که از قضا در پی اخراج سنگاپوریان از مالزی در سال ۱۹۶۵ - اخراجی

را که در سطوح مختلف جامعه سنگاپور روی می‌دهد بررسی کرده‌اند. این رخدادها زندگی روزمره، ادیان، غذا و سبک‌های غذایی، زبان، حواس و فیلم‌ها و نمایش‌ها را سروشکل می‌دهند. این ورزهای فرهنگی مرزبندی‌های ذات‌گرایانه و جمع‌ناشدنی‌ای را که در مقولات نژادی رسمی تثبیت شده است بر هم می‌زند. دل‌مشغولی انتقادی به پرسش از نژاد، چندنژادگرایی و امتیازاتی که قدرت و سلطه به همراه دارد امکان تصور سنگاپوری فراسوی گفتمان‌ها و دخل و تصرف‌های دولت‌محور را بازمی‌تابد.

امروزه، سنگاپور با موج شدید مهاجرت به این کشور و نیز درگیری ذهنی با هویت‌های جهان‌وطن و آمل و آرزوهای تازه در جهانی که روزبه‌روز نابرابرتر می‌شود مواجه است. جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان به‌جای آنکه بینشی آرمان‌شهری درباب هماهنگی نژادی در پیش گیرند یا نژاد به‌مثابه مقوله را به کلی منحل کنند بایستی گروه‌های مختلف در جامعه سنگاپور را تشویق کنند که صادقانه و ژرف‌اندیشانه به خودانتقادی روی آورند و از اوضاع‌واحوال، حدود و بدیل‌های نژاد، تفاوت و چندفرهنگ‌گرایی آگاه شوند. از رهگذر این کوشش‌ها، افراد و اجتماعات ممکن است به اندیشیدن، بحث‌کردن، تخیل و تصور درباره هویت‌های به‌شکلی‌بی‌همتا معنادار و برساختن این هویت‌ها تشویق شوند، هویت‌هایی که هم‌زمان هم نقاط اشتراک دارند و هم نقاط افتراق. این بینش‌ها مستلزم آن است شناخت با عمل، احترام با شک، وفاق با کشاکش همراه باشد تا شهروندانی پرورش یابند خلاق‌تر، چندفرهنگ‌گراتر و به‌لحاظ انتقادی آگاه‌تر. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی ارسال کنید:

Noorman Abdullah <[socnoorm@nus.edu.sg](mailto:socnoorm@nus.edu.sg)>

1. Chua Beng Huat and Ananda Rajah (2001). "Hybridity, Ethnicity and Food in Singapore" pp. 161-197 in David Y.H. Wu and Tan Chee-Beng (eds.) *Chang-ing Chinese Foodways in Asia*, Hong Kong: The Chinese University Press; Low, Kelvin E.Y. (2015). "Tasting Memories, Cooking Heritage: A Sensuous Invitation to Remember" pp. 61-82 in Lily Kong and Vineeta Sinha (eds.) *Food, Foodways and Foodscapes: Culture, Community, and Consumption in Post-Colonial Singapore*, Singapore: World Scientific Publishing.

دیگر ابتکارات بالابه‌پایین وجود دارد. این ورزهای روزمره میان فرهنگی به‌شکلی طبیعی سربرمی‌آورند، بدون وساطت، مزاحمت و دخالت از بیرون و با گذر از مرزبندی‌های فرهنگی و مرزهای نفوذپذیر گروهی. مردم به‌عنوان زاینندگان فرهنگ در مبادلات معمول با تفاوت‌ها و تغییرات فرهنگی دست‌به‌گریبان می‌شوند و بر سر آنها به‌گفت‌وگو می‌نشینند و با آنها کنار می‌آیند.

بافت پرمایه زندگی روزمره گواهی است بر ورزهای فرهنگی‌ای که خلاف جهت و فراسوی مقوله‌های نژادی و فرهنگی نهادین‌شده حرکت می‌کنند و نیاز چندانی به مداخله دولتی بالابه‌پایین نیز ندارند. در حوزه دین، چنین می‌نماید که تعدیل این مرزبندی‌ها از رهگذر فرایندهایی که شامل «هم‌آمیزی»، «پیوندزنی» و به‌کلی دگرگون‌سازی و «آمیزش و همانندسازی» می‌شود صورت گیرد. هندوئیسم در قلمروی باورها، ورزها، فضا و مناسک با تائوئیسم درآمیخته است؛ شاید نتوان به‌سادگی معابد تائوئیست‌ها را از معابد هندوها بازشناخت و چه‌بسا محراب‌خانه‌های هندوها به شمایل کریشنا، موروگان و گانش در کنار شمایل عیسی، مریم و الهه گوآن بین و بودای خندان مزین باشد. این آمیزش و همانندسازی معلوم می‌سازد که دین‌ورزان در اعمال دین‌دارانه روزمره‌شان از ادیان مختلف اقلامی را دستچین می‌کنند. مسلمانان مالایی و چینی‌ها ممکن است به هنگام وقوع رنج روحی از روح‌درمانگران یکدیگر راهنمایی بگیرند.

به‌همین قیاس، غذاهای نمادین قومی در سنگاپور - لاکسا، مرغ و برنج، روجاک، می‌گورنگ و دیگر غذاها - وام‌گرفتن و پیوندزنی در آشپزی را نشان می‌دهد گرچه روایت رسمی غالباً غذا را با خوراک‌هایی که «معرف» گروه‌های نژادی مختلف سی‌ام‌آی‌ا (CMIO) است اشتباه می‌گیرد.

در قلمروی زبان، ظهور طبیعی انگلیسی سنگاپوری (سینگلیش) و استفاده روزمره از آن ادغام ساده‌شده مقولات نژادی و زبانی سی‌ام‌آی‌ا (CMIO) را برهم می‌ریزد. از آنجا که زبان مرکب و لهجه محاوره‌ای و انگلیسی‌بنیاد گویش چینی، زبان مالایی، تامیل و دیگر زبان‌های محلی را در خود گنجانده است، تردید دولت نسبت به سینگلیش در کارزارهای «انگلیسی را درست صحبت کنیم» آشکار است.

جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان مشغولیت‌ها، مواجهات و تجاربی

# پس از شایسته‌سالاری

یوین تئو، از دانشگاه فنی نانیانگ سنگاپور

استاندارد متکی‌اند و از این رو همه انواع فعالیت به سوی «آمادگی برای آزمون» هدایت می‌شوند و بر آن استواراند. سرانجام اینکه خطر از دست دادن موقعیت زیاد و رقابت شدید است و از این رو این مراکز نه تنها دانش‌آموزان ناموفق بلکه دانش‌آموزانی را که می‌خواند شاگرد اول باشند جذب خود می‌کنند. در سنگاپور معاصر، فهم متعارف تدریس خصوصی / توان‌افزایی را برای حفظ موقعیت یا عملکرد خوب «لازم» تلقی می‌کند.

معمول‌ترین انتقاد از شایسته‌سالاری در سنگاپور این است که این نظام چنان که باید کارا نیست. والدین از تکالیف و آزمون‌های بیش از اندازه در رنج‌اند. منتقدانی که دغدغه نابرابری دارند به لزوم اطمینان یافتن از اینکه کودکان خانواده‌های کم‌درآمد نیز فرصت پیشرفت تحصیلی دارند اشاره می‌کنند. اما عده کمی‌اند که آموزش فوق‌برنامه را نتیجه منطقی شایسته‌سالاری تلقی می‌کنند نه انحرافی در آن.

در نوشتارگان جامعه‌شناختی، در سطحی گسترده شایسته‌سالاری را نظامی می‌دانند که رده‌بندی می‌کند، پاداش‌های متفاوت می‌دهد و سپس موقعیت برندگان را مشروعیت می‌بخشد. این نظام بر دریافتی تنگ‌نظرانه از آنچه درخور پاداش است و آنچه نیست استوار است و زمانی عملکرد خوبی دارد که آنچه پیر بوردیو «کژشناخت» - جایی که عموم باور دارند که این نظام بر مجموعه خاصی از اصول استوار است حال آنکه در واقع بر مبنای مجموعه دیگری از اصول عمل می‌کند - وجود داشته باشد. در این خصوص، نظام شایسته‌سالار سنگاپور سرمایه اقتصادی و فرهنگی‌ای را که از والدین به فرزندان منتقل می‌شود پاداش می‌دهد نه سخت‌کوشی فردی را. شایسته‌سالاری از رهگذر کژشناخت اصول و سازوکارهای واقعی قشر بندی، موقعیت برندگان را مشروعیت می‌بخشد و این تصور را در افراد ایجاد می‌کند که آنها با تکیه بر سخت‌کوشی و هوش خود موفق شده‌اند نه از رهگذر امتیازات موروثی نامنصفانه. و شایسته‌سالاری درباره ناکامی روایتی خاص ارائه می‌کند و ناکامی‌ها را نیز به خصلت‌های شخصی نسبت می‌دهد نه محرومیت‌های نظام مند.

از منظر جامعه‌شناختی، نظام آموزشی سنگاپور دقیقاً همان‌گونه که مهندسی شده است عمل می‌کند. عامه مردم افزون بر اینکه مجموعه محدودی از ویژگی‌ها را ارتقا می‌دهند و دانش‌آموزان را در مقولات دقیق و مشخص رده‌بندی می‌کنند، بر این باورند که ویژگی‌هایی که پاداش می‌گیرند بازتاب قابلیت‌ها و پشتکار شخصی است. اشخاصی که اعتبار و صلاحیت کافی را دارند در مجراهای درست قرار می‌گیرند و در مدارس خوب پیشرفت می‌کنند و مدارک تحصیلی رسمی را به دست می‌آورند و در زمینه‌های حرفه‌ای، دانشگاهی، خدمات عمومی یا حوزه دولتی جایگاه شغلی‌شان را تثبیت می‌کنند. مراکز توان‌افزایی و تدریس خصوصی ایمان مردم به منطق کلی این نظام را متزلزل نمی‌کنند.

بینش‌های جامعه‌شناختی انتقادی درباره آموزش و شایسته‌سالاری برای جلب توجه دوران دشواری را پشت سر گذاشته است. برای فهم چرایی این امر، باید دو ویژگی جامعه سنگاپور را بکاویم: نهادین شدن فردگرایی و حضور پررنگ روایت‌های غایت‌شناختی.



در سنگاپور معاصر، مراکز «توان‌افزایی» و «تدریس خصوصی» روزبه‌روز بیشتر به چشم می‌خورند. عکس از یوین تئو

در سنگاپور وارد هر مرکز خریدی که بشوید تبلیغات مراکز «توان‌افزایی» و «تدریس خصوصی» را خواهید دید که وعده می‌دهند کودکان خواهان «موفقیت در مدرسه و زندگی» را باری دهند و دانش‌آموزان را در زمینه «هنر یادگیری چگونه یادگرفتن» تربیت کنند. برخی از این مراکز موضوعاتی را تدریس می‌کنند که با برنامه‌های درسی - زبان انگلیسی، ماندآرین، ریاضیات، علوم، فیزیک، علم اقتصاد - همسوست، حال آنکه برخی دیگر سرگرمی‌محورترند و بر موضوعاتی چون شطرنج و روباتیک تمرکز می‌کنند. این برنامه‌ها، خواه مستقیماً تحصیلی خواه غیرمستقیم، همان‌گونه که یکی از این مراکز اظهار می‌دارد معطوف‌اند به آماده کردن دانش‌آموزان برای آزمون.

حضور فراگیر این مراکز ویژگی‌های اصلی نظام آموزشی سنگاپور را بازمی‌تابد و نشان می‌دهد که قشر بندی زودهنگام این نظام و ارزش مندی پیش‌رسی کودکان چگونه والدین را وامی‌دارد که به دنبال «توان‌افزایی» کودکان سه ساله‌شان باشند. قشر بندی مستمر بر کودکان در سراسر دوران تحصیل‌شان فشار وارد می‌کند و مراکز توان‌افزایی / تدریس خصوصی برای همه سنین و سطوح خدمات ارائه می‌کند. مدارس بر آزمون‌های

انگاشته می‌شوند لازم است - برای فرزندان‌شان عاجزند از حیث مادی و نمادین محتمل هزینه‌ای گزاف می‌شوند. وقتی نابرابری در سراسر جامعه شدت می‌یابد، کسانی که از حیث درآمد وضع بهتری دارند نیز ممکن است متحمل هزینه‌ها شوند چراکه هراس دارند که حتی اندکی تحرک نزولی برایشان هزینه‌های واقعی در پی داشته باشد. آموزش موازی گسترده و پرهزینه، افسردگی و اضطراب در میان جوانان، استرسی که والدین تجربه می‌کنند و زمانی که بابت نظارت بر تکالیف مدرسه کودکان‌شان هدر می‌دهند و تحکیم نابرابری از رهگذر رقابت نابرابر که رهاورد نظام است جملگی هزینه‌هایی اند بر دوش جامعه.

و اما از جامعه‌شناسان چه کاری ساخته است؟ ما هم به برنامه‌ای پژوهشی و هم به برنامه عملی کنش‌باورانه نیازمندیم.

در جبهه پژوهش، روزه‌روز آشکارتر می‌شود که جامعه‌شناسی آموزش را نمی‌توان از مطالعات خانواده، رفاه، مناسبات دولت-جامعه و سیاست جدا کرد. برای بررسی شایسته‌سالاری به همه ابزارهای تحلیلی نیازمندیم مثلاً درک عمیق‌تر این نکته که آنچه از یک سو غیرعقلانی می‌نماید (برای مثال سرمایه‌گذاری خصوصی پرهزینه در آموزش) زمانی که پویای دیگر را درک کنیم (برای مثال رژیم خانواده‌گرایی ضدرفاه) به طور کامل معنا پیدا می‌کند. ما باید این پرسش‌ها را نه فقط با عطف نظر به آموزش بلکه با به‌کارگیری برنامه‌ای عملی برای بررسی نابرابری و سازوکارهای بازتولیدکننده درهم تنیده و متعددش پاسخ دهیم.

از این گذشته، اگر قرار است ابزارهای جامعه‌شناختی در گفت‌وگوی عمومی درباب شایسته‌سالاری جایی بیابد بایستی روایت مسلط را در هم شکنیم. پیش‌شرط درهم‌شکستن روایت مسلط خودنگری است. دانشوران باید از این طرز تفکر که شایسته‌سالاری و نابرابری صرفاً معضلات پژوهش‌شوندگان‌شان است گذر کنند و در امتیازات خودشان و شیوه‌هایی که آنها از رهگذر ورزها و گفتمان روزمره نابرابری را استمرار می‌بخشند مذاقه کنند. همچنین درهم‌شکستن روایت مسلط مستلزم ارتباط با مخاطبان بیرون از دانشگاه است. اگر در مقام رشته‌ای علمی ابزار لازم برای فهم بازتولید امتیاز و حاشیه‌ای شدن را داریم باید دست به کار بهتری بزنیم و از رهگذر نوشته‌هایی که بین مردم منتشر می‌شود، گفت‌وگو و بحث با مخاطبان گوناگون و مشارکت راهبردی با جامعه مدنی، آموزگاران، خطمشی‌گذاران و والدین، این ایده‌ها را فراسوی دانشگاه گسترش دهیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Youyenn Teo <[yyteo@ntu.edu.sg](mailto:yyteo@ntu.edu.sg)>

منطقی که اساس شایسته‌سالاری را تشکیل می‌دهد، از رهگذر نهادهای دولتی بسیار و خطمشی‌های پیچیده‌ای که دایره انتخاب را شکل می‌دهد و بر مسیر ازدواج، نگهداری و پرورش فرزند، مدیریت منزل و مراقبت از سالمندان و بیماران اثر می‌گذارد، با زندگی روزمره در هم تنیده است. به بیانی واضح، این منطق از این قرار است: افراد بایستی مراقب خود و خانواده‌شان باشند. دولت سنگاپور گرچه شدیداً مداخله‌گراست و سنگاپوریان را به سوی شیوه‌های خاص سازمان‌دهی زندگی‌شان رهبری می‌کند با تمهیدات رفاهی عام سرسختانه مخالف است. کسب مهارت‌ها و اعتبارها، شغل پایدار و رابطه دگرجنس خواهانه پیش‌شرط‌های بهره‌مندی افراد از کالاهای عمومی و بهروزی عمومی - مسکن، سلامت‌بانی، نگهداری فرزند، نگهداری سالمندان، مستمری بازنشستگی - است. بنابراین یکی از شروط مهم گرفتن فرصت کسب «شایستگی» فردی است حال آنکه خانواده - به همراه وابستگی‌های متقابل میان‌نسلی موجود در آن - همچنان یکی از واحدهای اقتصادی - اجتماعی پایه‌ای برای خطمشی‌گذاری و حکومت‌گری است. بنابراین سرمایه‌گذاری خانواده‌ها در کسب شایستگی رسمی معقول و حتی ضروری است.

دوم آنکه، شایسته‌سالاری را روایت غایت‌شناختی نیرومندی در باب ملت و اشخاص خاص پشتیبانی می‌کند. شایسته‌سالاری سنگاپور با پارتی‌بازی و تبعیض قومی-نژادی در مالزی، نزدیک‌ترین همسایه‌اش، مغایرت دارد. شایسته‌سالاری - عقلانی، نظام‌مند و غیرشخصی - علت موفقیت اقتصادی چشمگیر سنگاپور و عامل بقای شگفت‌انگیز این کشور تلقی می‌شود. نتیجه منطقی روایت غایت‌شناختی درباب پیشرفت کشور روایت‌های زندگی‌نامه‌ای سنگاپوریانی است که این پیشرفت را محقق کرده‌اند. مانند فرانسه پیر بوردیو «اشرف دولتی» - آنهایی که «شایستگی»‌شان را بهترین دانشگاه‌های جهان تأیید کرده‌اند - در جایگاهی قرار می‌گیرند که از موضع آن می‌توانند سخن بگویند و گوش شنوا بیابند. نخبگان سیاسی و خطمشی‌گذاران، روزنامه‌نگاران و استادان دانشگاه، از دریچه روایت‌های زندگی‌نامه‌ای محدودشان به نظام می‌نگرند: نظامی که گرچه عاری از نقص نیست اما به‌وضوح کاراست چراکه به هر حال در صدریم یا نزدیک آن. آنهایی که ناموفق تلقی می‌شوند در روایت عرضه شده از ناکامی‌های شخصی خاموش، منزوی و منفعل می‌شوند. شایسته‌سالاری دیگر الگویی از یک نظام خوب نیست چراکه آنهایی که می‌توانند برضد آن سخن می‌گویند، در لحظه حساس از نقد نظامی که جایگاه اجتماعی و حس ارزشمندی خود آنان را مشروعیت می‌بخشد دست می‌شویند.

هزینه شایسته‌سالاری بالاست. والدین کم‌درآمدی که از تأمین منابع مالی - یعنی منابعی که برای به‌دست آوردن خصوصياتی که شایسته

# پس از سکولاریسم

فرانسیس خک گی لیم از دانشگاه فنی نانیانگ سنگاپور

پارسیانی که در معبدی خانگی واقع در آپارتمانی عمومی عبادت می‌کنند. عکس از فرانسیس لیم.



سکولاریسم از فعالیت‌های ایدئولوژیک آگاهانه دولت از زمان پایه‌ریزی این ملت مایه می‌گیرد - کوششی سرسختانه که به شکلی جدایی‌ناپذیر با اوضاع و احوال پس از جدایی سنگاپور از فدراسیون مالزی در سال ۱۹۶۵ و نیز کوشش‌های رهبران سیاسی و شهروندان این کشور برای پدید آوردن هویتی ملی - که با فرهنگ‌های اسلامی همسایگانش، مالزی و اندونزی در در تقابل است - گره خورده است.

جای شگفت است که دولتی که مدعی سکولاریسم است وزارت خانه‌ای را مسئول امور مسلمانان کرده است. در سال ۲۰۱۶ این دولت در مراسم عید قربان سنگاپوریان را از روی آوردن به ایده‌هایی که ممکن است یکپارچگی را تضعیف کند برحذر داشت و متذکر شد که اعیاد دینی «زمان خوبی برای اندیشیدن درباره یکپارچگی دینی و نژادی در سنگاپوراند». در گفتمان سیاسی مردم سنگاپور اسلام - هم به دلیل تلقی سنگاپوریان از خود به عنوان دولت-ملتی سکولار و هم به دلیل تهدید بالقوه‌ای که اسلام برای هماهنگی اجتماعی دارد، تهدیدی که با گسترش جهانی ایدئولوژی‌های «افراط‌گرا» پیوند خورده است - در هیئت «دیگری» و امری غیرخودی ظاهر می‌شود.

در بافتاری که دولتی نیرومند فعالانه مردم را در مقولات دقیق و مشخص قرار می‌دهد و «نژادها» را از رهگذر تفاوت‌های فرهنگی مانند زبان و دین تعریف می‌کند پژوهش‌های جامعه‌شناختی‌ای که قومیت و دین را بررسی می‌کنند دو رویکرد متفاوت را اتخاذ می‌کنند. رویکرد نخست که بیشتر در سنت جامعه‌شناختی پوزیتیویستی قرار می‌گیرد «نژاد» و «دین» را متغیرهایی مستقل تلقی می‌کند. رویکرد دوم به شکلی انتقادی این را که می‌کاود که چگونه قدرت مرزبندی‌ها را شکل می‌دهد و این که چگونه ممکن است مرزبندی‌های قومیتی و دینی در میان مردم تغییر کنند و محو شوند و هویت‌های مبهم، ترکیبی یا چندگانه پدید آیند که دسته‌بندی‌های مشخص و دقیق را ناچیز می‌شمرند. بنابراین، پژوهش در باب تکثرگرایی دینی در سنگاپور بدین نتیجه رسیده است که بسیاری از پیروان هندوئیسم و تائوئیسم (به ترتیب «هندیان» و

از بسیاری جهات، سنگاپوری بودن متضمن کنار آمدن همیشگی با نوعی نظام طبقه‌بندی اجتماعی دولتی هم در حیات عمومی و هم در حیات خصوصی است. البته همه دولت-ملت‌های مدرن به تعریف، تعیین حدود و ثغور و در نتیجه مدیریت گروه‌های اجتماعی و فرهنگی مختلفی که در داخل خود دارند مشغول‌اند؛ اینها ابزارهای ضروری حکومت‌گری و ملت‌سازی مدرن‌اند. سنگاپوری بودن متضمن سروکار داشتن همیشگی با موضع‌گیری‌های دولت در باب سه نشانگر اصلی هویت است. نژاد، زبان و دین مضامین روایی اساسی اسطوره بنیادی ملت سنگاپور و نیز ابزارهای مهم حکومت‌گری است که دولت به وسیله آنها در پی اعمال کنترل اجتماعی و سیاسی است.

وقتی همه دانش‌آموزان مدارس «سوگند» صبحگاهی سنگاپور را می‌خوانند که فارغ از زبان، نژاد و دین ملتی یکپارچه باشند؛ وقتی همه شهروندان بایستی «نژاد»شان را در کارت شناسایی ملی‌شان اعلام می‌کنند، وقتی «شورای ریاست جمهوری برای حقوق اقلیت‌ها» و «قانون حفظ هماهنگی دینی» (۱۹۹۱) برای چندفرهنگ‌گرایی سنگاپور اهمیت اساسی دارد، وقتی برخی از مسیحیان را متهم می‌کنند که به واسطه دین‌فراخوانی (proselytism) زیاده‌متعصبانه آشوب به پا می‌کنند و هم‌زمان برخی از مسلمان «خودرادی‌کال شده» را به دلیل اعلام نقشه‌های تروریستی‌شان با استناد به «قانون امنیت داخلی» بازداشت می‌کنند، پی بردن به اینکه در سنگاپور، مسائل مربوط به نژاد، زبان و دین عمیقاً درهم‌تنیده‌اند و حساسیت سیاسی دارند چندان دشوار نیست.

نزد دولت سنگاپور، سکولاریسم برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های دینی و قومی مختلف این کشور ضروری است. همه پژوهش‌های جامعه‌شناختی در باب مسائل مرتبط با قومیت و دین بایستی با این واقعیت کنار بیایند که سنگاپور جامعه‌ای چند دینی است که دولتی رسماً سکولار دارد. تکثر دینی سنگاپور تا حدود زیادی نتیجه عوامل تاریخی و تصادفی است، از جمله جایگاه سابقش به عنوان مستعرة تجاری مهمی که اجتماعات گوناگون را از آسیا و جهان جذب خود کرد. با این حال ظهور

«چینی‌ها» ایزدانی همچون مونیسواران، توآ پک کونگ، تائوسنگ، کریشنا و هانومان را می‌پرستند که از سوی این دو سنت دینی گرامی داشته می‌شوند. حتی ممکن است در حیطه معبدی واحد برخی از ایزدان دین دیگر را جای داده باشند.

مطالعات انتقادی درباب سکولاریسم دلالت بر آن دارند که سکولاریسم ممکن است چندنژادگرایی معقول سنگاپور را در رسیدن به هماهنگی اجتماعی یاری دهد اما آنها همچنین بر نقش سکولاریسم در تلاش برای القا کردن تأملات «ابزگانی» و «عقلانی» در فرآیند سیاسی و خط‌مشی‌گذاری پای می‌فشارند. سکولاریسم به سبک سنگاپوری نسخه‌ی خداباوری ستیز و خشنی نیست که می‌توان آن را در کشورهای کمونیستی یافت، بلکه در عوض سکولاریسمی است که اهمیت دین در زندگی مردم را به رسمیت می‌شناسد و اصولاً با همه‌ی ادیان برخورد برابر دارد. جدا از تضمین آزادی مذهب در قانون اساسی دولت نیز گروه‌های دینی گوناگون را تشویق می‌کنند تا در رفع نیازهای اجتماعی خصوصاً در تأمین خدمات رفاهی اجتماعی و ارتقای ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی سهیم باشند.

سکولاریسم سنگاپور دربردارنده‌ی دو جنبه‌ی اساسی است. از یک سو، دولت بر دورنگه داشتن دین از سیاست پای می‌فشارد که مشهودترین جلوه آن را می‌توان در منع شدن سازمان‌های دینی از بسیج اعضایشان برای فعالیت سیاسی دید. از سوی دیگر، دولت بر سر آن است که اجتماعات دینی را از طریق به‌کار گماردن نمایندگان خود در سمت «مشاور» سازمان‌های دینی، مانند «شورای اسلامی سنگاپور (MUIS)»، معابد، مساجد یا گروه‌های مؤمن داوطلب فعالیت‌های خیرخواهانه، کنترل و مدیریت کند.

دولت سنگاپور مانند بسیاری از دولت‌های مدرن به عبادت‌گاه گروه‌های دینی اجازه‌ی فعالیت داده است و فهمی کارکردی از قلمرومداری را که بر ایدئولوژی توسعه و مدرن‌سازی استوار است به کار زده است. وقتی دولت شهری با کمبود زمین مواجه می‌شود مقامات در خصوص برنامه‌ریزی شهری رویکردی به‌شدت فایده‌گرایانه و مداخله‌گرانه اتخاذ می‌کند. وقتی «هیئت رسیدگی به زمین سنگاپور» زمینی را که پیش از این در تصرف سازمانی دینی بوده است به تصرف درمی‌آورد، گروه‌های دینی ناچار به جابه‌جا کردن، برچیدن یا حتی ترکیب اجتماعات‌شان می‌شوند.

برای مثال، معابد چینی که پیش از این در نقاط مختلف مستقر بودند در یکجا جمع شده‌اند و «معابد ترکیبی» را پدید آورده‌اند و محراب‌های معابد پیش از این جدا اکنون در ساختمانی واحد گرد آمده‌اند. به‌تازگی، دولت پیشنهاد داده است ساختمان‌های چندطبقه‌ای بسازند که در آن گروه‌های دینی مختلف برای فعالیت‌هایشان مکان اجاره کنند.

بسیاری از پژوهشگران دین سنگاپور راهبردهای دولت برای مدیریت و نظم و قانون بخشیدن به دین را بررسی کرده‌اند اما درباب اینکه گروه‌های دینی چگونه راه‌های خلاقانه‌ای برای دور زدن خط‌مشی‌های سکولاریستی می‌یابند پژوهش‌چندانی صورت نگرفته است. برای نمونه ترنس چانگ، دنیل گه و متیو متیوز این موضوع را بررسی کرده‌اند که چگونه برخی از مسیحیان انجیل‌باور در پی آن‌اند که با عضوگیری از رهبران سیاسی و اعلام حمایت از خط‌مشی‌های محافظه‌کارانه‌ی دولت در خصوص موضوعات مرتبط با روابط جنسی و خانواده به‌نحوی نامحسوس خط‌مشی‌گذاری و گفتمان سیاسی را جهت دهند. مطالعات درباب هندوئیسم عامه‌پسند از جمله مطالعه‌ی وینیتا سینها درباب پرستش مونیسواران مناسکی را که در مناطق جنگلی و دور از چشم مقامات اجرا می‌شود توصیف می‌کند. پژوهش من این را بررسی می‌کند که چگونه بیگوان دائو - نوعی «دین رستگاری» بین‌المللی با ریشه‌ای چینی - آپارتمان‌های مسکونی عمومی (اماکن رسماً سکولار) را به معبد تبدیل ساخته است. به همین قیاس، مسیحیان در قالب «گروه‌های خانگی» نشست برگزار کرده‌اند و هم‌زمان جادوگران چینی و روحانیون تائوئیست «معابد خانگی» برپا ساخته‌اند.

این مصادیق دلالت بر محدودیت‌های محتمل مدیریت دولتی دین در سنگاپور دارد که از تمایز سکولاریستی میان سپهرهای «خصوصی» و «عمومی» دین ناشی می‌شود - تمایزی که ممکن است هم محدودیتی بر توانایی دولت در نظارت کامل بر دین پدید آورد و هم فضایی برای گروه‌های دینی خاص بیافریند تا خارج از قلمرو رسمی دولت فعالیت کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Francis Khok Gee Lim <fkglim@ntu.edu.sg>



# پس از جهانی شدن

دنیل پی. اس. گه، از دانشگاه ملی سنگاپور

سنگاپور از فدراسیون مالزی، ناچار شد اجتماع ملی‌ای بر ساخته‌ای را پدید آورد در سال ۱۹۷۲ از سنگاپور با عنوان «شهری جهانی» سخن گفت. اکنون از آن سخنرانی به عنوان سخنرانی‌ای پیش‌گویانه به احترام یاد می‌شود چراکه سنگاپور امروزه به سبب دگرگونی موفقیت‌آمیزش از اقتصادی سوداگرانه و سپس اقتصادی صنعتی به شهری جهانی و پسا صنعتی، که یکی از قطب‌های مالی و خدماتی آسیای روبه جهانی‌شونده است، زبان زد شده است.

اما نگرش راجاراتنام استدلالی سطحی درباره نیاز سیاسی-اقتصادی سنگاپور به تبدیل شدن به شهری جهانی نبود. راجاراتنام تحت تأثیر آرنولد توینیبی نکته‌ای را مطرح می‌کند که رنگ و بوی روشنگری پسا هگلی دارد: سنگاپور شهری جهانی است. سنگاپور باید به عنوان شهری جهانی استمرار و توسعه یابد تا به ذاتش وفادار باشد و سرنوشت تاریخی‌اش را محقق سازد. ملت‌سازی و صنعتی‌شدن ملی نباید به گونه‌ای ادامه یابد که آنتی‌تزی پیشرفت مستمر سنگاپور به عنوان شهری جهانی باشد. بنابراین، این تصمیم که درهای اقتصاد به روی شرکت‌های چندملیتی و درهای جامعه به روی مهاجرت گشوده بماند نه تنها بنا به مقتضیات پراگماتیک بقای اقتصادی بلکه به منظور وفاداری به ویژگی ذاتی سنگاپور به عنوان شهری جهانی گرفته شد.

دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه ملی سنگاپور در سال ۱۹۶۵ به عنوان یکی از کوشش‌های معطوف به مدرن‌سازی تأسیس شد. انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان این دپارتمان - که بیشترشان تحصیلات تکمیلی‌شان را در بهترین دانشگاه‌های غربی گذرانده بودند - به مدت ۵۰ سال، خصوصاً در دهه‌های نخست درگیر طراحی و گاه پیاده‌سازی خط‌مشی‌های اجتماعی دولتی بودند. این خط‌مشی‌ها عبارت بود از کمک به اکثریت عظیم جمعیت برای سازگاری با شرایط مسکن‌های عمومی، مدیریت تکرگرایی قومی و دینی، حل مسائل مربوط به ازدواج و باروری و مسائل مرتبط با کارزارهای مهندسی اجتماعی شدیدی که دولت برای مدرن‌سازی رفتار و جهان بینی در یک نسل برپا کرده بود.

دانشوران انتقادی ممکن است این مشغولیت‌ها را همکاری جامعه‌شناسان در ایجاد ایدئولوژی هژمونیک و سلطه یک‌سالارانه (autocratic) طبقه حاکم تلقی می‌کنند. اما هنگام بازنگری گذشته ایراد چنین اتهامی کاری است بس ساده. در نخستین سال‌های پس از استقلال، هر سنگاپوری یا خارجی مقیم سنگاپور که با آمل و آرزوهای پسااستعماری این ملت به تازگی مستقل شده هم‌دل بود با بینش گیرای طبقه حاکم نیز هم‌داستان بود خصوصاً وقتی که این بینش را ایدئولوگ‌ها و اندیشمندان چون راجاراتنام با لحنی ژرف و پرشور بیان کنند. این هم‌داستانی حتی در دوره‌ای بیشتر هم شد و آن زمانی بود که چپ‌ها در بحبوحه استعمارزدایی شکست خورد و طبقه حاکم برخی از ایده‌ها و خط‌مشی‌های سوسیالیسی را به شکل‌گزینشی اتخاذ کرد و آنها را از عناصری که با کمونیسم بین‌المللی پیوند می‌داد تهی ساخت و در نتیجه روایت‌ها و گفتمان‌های بدیل درباره اینکه چگونه سنگاپور با سرشت جهان‌وطنی و جهانی‌اش سازگار شد وجود نداشت.

دگرگونی مهم در جامعه‌شناسی سنگاپور در دهه ۱۹۹۰ رخ داد. نقطه عطف این دگرگونی بی‌گمان انتشار کتاب چوآ بنگ هوآت، با عنوان ایدئولوژی



تمرین برای نمایش روز ملی در سکوی شناور مارینا بی. عکس از دنیل گه

درباره شکل‌گیری موزه‌های ملی و متون تاریخی در سنگاپور دو روایت وجود دارد. نخستین روایت و ماندگارترین روایت که از زمان استقلال، یعنی سال ۱۹۶۵ نقل شده راجع است به پایه‌ریزی مستعمره‌نشین‌های بریتانیا در این جزیره به سال ۱۸۱۹ به دست سر استمفورد رافلز از کمپانی هند شرقی. در این روایت، نبوغ رافلز را شناختش از موقعیت جغرافیایی راهبردی سنگاپور می‌داند؛ جزیره‌ای که بالای شبه جزیره مالای قرار گرفته است، درست در محل تلاقی بادهای مساعدی که از اقیانوس هند و آسیای شرقی می‌وزند. این مستعمره‌نشین با مدیریت خوب و استقبال از مهاجران از روستایی ماهیگیر به کلان‌شهری مدرن و چندنژادی بدل شد. روایت دوم که به تازگی پذیرفته شده است درباره نخستین مستعمره‌نشین شناخته‌شده در این جزیره، یعنی تماسک است. بنا به یافته‌ها و گزارش‌های باستان‌شناختی نخستین کاوش‌گران آسیایی، تماسک شهری مستحکم و بندر تجاری بین‌المللی‌ای بود که آن را در سده چهاردهم شاهزاده‌ای از امپراتوری روبه افول سریویجایا بنیان نهاد. این بندر سپس در سده پانزدهم تحت کنترل سلطنت مالاکا درآمد. پس از آنکه مالاکا در سال ۱۵۱۱ به تسخیر پرتغال درآمد این شهر به حال خود رها شد و بار دیگر نام سانسکریتی سابق آن یعنی سنگاپور را بدان دادند.

پایان مشترک هر دو روایت درباره شکل‌گیری سنگاپور نبوغ «حزب اقدام مردم» را می‌رساند. این حزب، از سال ۱۹۵۹ - یعنی زمانی که حق رأی عمومی و خودفرمانی (self-government)، برای نخستین بار، در این مستعمره‌نشین بریتانیا بنیان نهاده شد و از این رهگذر ویژگی‌های مؤثر در موفقیت این شهر شناخته شد - حزب حاکم سنگاپور بوده است. رشته پیوند این دو روایت این است که در هر دو جهانی‌شدن نه تنها برای موفقیت سنگاپور بلکه برای بقایش لازم و حیاتی بود. جهانی‌شدن یعنی سنگاپور. بنابراین، حتی وقتی ایدئولوگ حزب حاکم، اس. راجاراتنام - که در کوشش برای ملت‌سازی در سنگاپور جوان نقش محوری داشت - در سال ۱۹۶۵، بر اثر جدایی ناخواسته

اخلاقی‌اش بدهد.

امکان دوم رویکرد آرمان‌شهری است و آن را در مقالات این شماره گفت‌وگوی جهانی می‌یابیم. این رویکرد روح اثر تامس مور، آرمان‌شهر، را در پژوهش در باب عرف‌های اجتماعی، سیاسی و دینی یک جمهوری آرمانی در جزیره‌ای با جمعیتی مناسب که مشخصه آن دموکراسی و برابری است فرامی‌خواند. در اینجا تأکید بر وابستگی حداقلی به دولت است و امید می‌رود مجال برای استقلال و شکوفایی شخصی در برابر دولت بیشتر شود. مردم را به لحاظ اقتصادی خلاق، به لحاظ اجتماعی آگاه و به لحاظ سیاسی فعال می‌یابیم. نزد برخی از انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان، کشف و تحلیل این فضاهای امید در سنگاپور، که گاهی از قضا با کمک جهانی شدن نولیبرال به وجود می‌آیند، کافی است. باور بر این است که این روایت‌های بدیل الهام‌بخش دانشجویان در کلاس‌های درس دانشگاه‌اند و دانشجویان هم که از دانشگاه‌ها بیرون می‌آیند جهان را تغییر می‌دهند. نزد برخی دیگر این روایت‌ها فراتر از این می‌روند و به وضوح طرحی را ترسیم می‌کند که عمل‌باوری مردم عادی و خواص در تغییر شرایط زیست‌جهان‌شان بدان سو رهنمون است. اما نزد عده‌ای دیگر، از جمله یوین تنو در مقاله‌اش که در رابطه با این مسئله منتشر کرد، این روایت‌ها دانشجویان را به عمل‌باوری دانشگاهی خودآگاهانه فرامی‌خوانند تا این روایت‌های بدیل را به گوش مخاطبان بیشتری برسانند به گونه‌ای که جامعه‌شناسان به عوامل تغییر بدل شوند.

مهم اینکه سیاست مدنظر رویکرد آرمان‌شهری نه اعتراضی است و نه رادیکال، هرچند دور از انتظار نیست که این رویکرد از سوی نخبگان حاکمی که به سلطهٔ ایدئولوژیک‌شان حساس‌اند سوءتعبیر شود. رویکرد آرمان‌شهری با شهر جهانی مدنظر ارجاتنام سازگاری بسیاری دارد. او سخنرانی سال ۱۹۷۲ خود را با این توصیه به مخاطبان خبرنگار به پایان برد که: «اندیشه و روح مردم را آماده کنید تا شهر جهانی را [...] را به بهشتی بدل کنند که پیامبران و پیشگویان از دیرباز رؤیای آن را در سر پرورده‌اند» (استریت تایمز، ۷ فوریه ۱۹۷۲). رویکرد آرمان‌شهری رشتهٔ پیوندش را به نخستین اندیشه‌های آرمان‌شهری آگوستین و مور می‌رساند.

آخرین امکان رویکرد فاجعه‌نگرانه است. در سنگاپور محافظه‌کار نوشتن بر پایهٔ چنین رویکردی به لحاظ سیاسی غیرقابل دفاع است، اما شاید به لحاظ فکری و حتی سیاسی اندیشیدن از رهگذر پرسش‌های برآمده از چنین رویکردی لازم باشد. اگر جهانی‌شدن و سنگاپور مترادف باشند، پس وقتی جهانی‌شدن در جهتی معکوس، یعنی جهانی‌زدایی حرکت می‌کند چه رخ می‌دهد؟ این رخداد یک بار در دههٔ ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ پیش آمد، دوره‌ای پرآشوب که در بحبوحهٔ آن چپ‌ها و بسیج سیاسی قوم-ملیت‌گرا در مالای بریتانیا بستر سیاسی را برای تضادهای خشن برآمده از استعمارزدایی پس از جنگ جهانی دوم آماده ساخت. این تضادها به سه موجودیت ملی که در نیم‌قرن گذشته تصور کردنی نبود انجامید: نخست فدراسیون مالایا، سپس فدراسیون مالزی و سرانجام جمهوری سنگاپور. این موجودیت‌ها جوامع محلی را به چیزی فراتر از آنچه نسل سابق تصورش را می‌کرد تغییر شکل دادند. آن رخدادهایی که در آینده تصورکردنی و باورنکردنی‌اند کدام‌اند؟ اگر امر تصورنکردنی رخ دهد جامعهٔ سنگاپور به کجا می‌رود؟ پس از جهانی‌شدن، وقتی سنگاپور دیگر شهری جهانی نباشد، این کشور چه سرنوشتی خواهد داشت؟ ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Daniel PS Goh <dsong@nus.edu.sg>

جماعت‌باور و دموکراسی در سنگاپور در سال ۱۹۹۵ بود. هوآت با انتشار این کتاب ایدئولوژی مسلط طبقهٔ حاکم را درهم شکست. پس از انتشار این کتاب، در سال ۱۹۹۷ چوآ کتابی دربارهٔ مسکن عمومی منتشر کرد و در آن استدلال کرد که مسکن عمومی، یعنی جایی که بیش از چهار-پنجم سنگاپوریان در آن زندگی می‌کنند تحقق مادی ایدئولوژی جماعت‌باورانه‌ای است که هر یک از شهروندان سنگاپور را در نظام اقتصادی-سیاسی‌ای که طبقهٔ حاکم یکپارچگی‌اش را حفظ کرده است سهیم ساخت. این یک‌سالاری نبود که هر سلطهٔ طبقهٔ حاکم را استمرار بخشید بلکه بنا بر نظریهٔ گرامشی هژمونی این ایده‌ها در زندگی روزمرهٔ مردم سنگاپور بود که حاکمیت تک‌حزبی را پذیرفتنی ساخت. نسل جدیدی از انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان سنگاپوری با جست‌وجوی روایت‌ها و ورزه‌های بدیل در حوزهٔ پژوهش و تفحص به این کشف چوآ واکنش مثبت نشان دادند. در چهار مقالهٔ پیشین این مجموعه به این روایت‌ها اشاره شده است.

این دگرگونی در جامعه‌شناسی سنگاپور اساساً زمانی رخ داد که شهر جهانی راجاراتنام به سرعت در حال شبیه شدن به شهر جهانی ساسکیا ساسن بود. دولت با آغوش باز پذیرای جهانی‌شدن نولیبرال شد و اقتصاد را به گونه‌ای سروشکل داد که از تسریع گردش سرمایه، کالا و مهاجر بهره‌برداری کند. واژگان تازه‌ای ظهور کرد که مشخصهٔ‌شان دوگانگی‌ای بود که حرف اضافهٔ «و» دو جزء‌اش را به هم پیوند می‌داد. شهروندان به «جهان‌وطن» و «مرکزگرا» بودن فراخوانده شدند تا با خیالی آسوده در جهان سیر و سیاحت کنند و با آسودگی در زیست‌جهان‌های «محلی» مسکن‌های عمومی ریشه بدوانند. سنگاپور دیگر فقط شهری جهانی نبود بلکه هم شهری جهانی بود و هم یک ملت. در سال ۱۹۸۹، «مؤسسهٔ مطالعات آسیای جنوب شرقی» اثر دوران‌ساز مدیریت موفقیت: قالب‌ریزی سنگاپور مدرن را به ویراستاری دو جغرافیادان منتشر کرد. این اثر مجموعه مقالاتی است که به قلم بسیاری از عالمان اجتماعی نسل اول و به مناسبت یادبود ورود موفقیت‌آمیز سنگاپور به نظام سرمایه‌داری جهانی و بدل شدن آن به یکی از برهه‌های آسیا نوشته شد. در سال ۲۰۱۰، همان مؤسسه مدیریت موفقیت: نگاهی دوباره به سنگاپور، به ویراستاری جامعه‌شناسی به نام ترنس چانگ منتشر کرد. این بار این اثر حاوی مقالاتی بود که در پی فهم تنش‌های برآمده از جهانی‌شدن سرمایه‌دارانه بودند.

اگر جهانی‌شدن و سنگاپور مترادف باشند، پس بعد از جهانی‌شدن رویکردهایی که بر جامعه‌شناسی سنگاپور اثر می‌گذارند کدام‌اند؟ سه امکان وجود دارد: رویکرد دژشهری، آرمان‌شهری و فاجعه‌نگرانه. بار دیگر که به مقاله‌ام، که در سال ۲۰۱۰ در مجموعهٔ مدیریت موفقیت منتشر شد می‌نگرم، آن را از حیث رویکرد تا حدود زیادی دژشهری می‌یابم. این مقاله کوشش‌های دولت برای پیوند زدن چندفرهنگ‌گرایی جدید با چندفرهنگ‌گرایی قدیم به منظور مدیریت تنوع برآمده از مهاجرت و حل تنش‌های قومی برآمده از نابرابری‌های اقتصادی و هم‌زمان حفظ کنترل سیاسی را بررسی کرد. تنش‌های جهانی‌شدن نولیبرال اکنون به یکی از لایه‌های تناقضات مدرن‌سازی بدل شده است به گونه‌ای که هیچ راهی برای حل آنها وجود ندارد مگر اتکابی همیشگی به دولتی نیرومند برای مدیریت آنها. این مقاله به وضوح قالبی دورکمی داشت و از معضل همبستگی در جامعه‌ای تکثرگرا آغاز شد و با این بدینی پایان یافت که وابستگی به دولت برای یکپارچه‌سازی جامعه و سامان دادن بدان گریزناپذیر است. نتیجه آنکه جست‌وجوی ورزه‌ها و روایت‌های بدیلی که در جامعه‌شناسی سنگاپور رواج یافته است تنها بدین دلیل سودمند است که دولت نیازمند آن است که از رهگذر اضافه کردن این ورزه‌ها و روایت‌های بدیل به مجموعهٔ خود شکل تازه‌ای به رهبری

# < به سوی آینده‌ای غیرلیبرال

## ضد جنسیت محوری و ضد جهانی شدن

آگنیزکا گرف، دانشگاه ورشو، لهستان و الزبیتا کورولچوک، دانشگاه سودرتورن، سوئد و عضو کمیته‌های تحقیقاتی زنان و جامعه (RC32) و طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



بنری در تجمع ضد جنسیتی، ۳۰ آگوست ۲۰۱۵.  
عکس از الزبیتا کورولچوک

بسیج مردان و نیز زنان کمک کرده و راه را برای رهبران پوپولیست همواره نموده‌اند. در حالی که تقابل با فمینیسم و سیاست‌های برابری جنسیتی مسئله جدیدی نیست، موج کنونی نشان‌دهنده حرکت از مکتب نومحافظه‌کارانه قبلی است: محافظه‌کاری اجتماعی اکنون صریحاً به خصومت با سرمایه جهانی پیوند خورده است.

در لهستان، پیروزی انتخاباتی حزب پوپولیست جناح راستی قانون و عدالت در سال ۲۰۱۵ به واسطه کمپینی علیه «جنسیت محوری» در رسانه‌های محافظه‌کار و گفتمان

جنسیت در سیاست جهانی اهمیت دارد. پس از انتخابات آمریکا، ما بهتر از قبل می‌دانیم که شکایت جمعی از زن ستیزی فاحش ترامپ، فقط بخشی از مسئله است. پوپولیسم در آمریکا و هر جا دیگری نه تنها به بی‌ثباتی اقتصادی و ترس را تشدید می‌کند، بلکه بهنگرانی‌ها پیرامون روابط جنسیتی، تمایلات (هم) جنس‌گرایانه و باروری هم دامن می‌زند. کشور به کشور، منتقدان آنچه محافظه‌کاران (مخصوصاً کاتولیک‌ها) «جنسیت» یا «جنسیت محوری» می‌نامند - سیاست‌های برابری جنسیتی، آموزش جنسی، حقوق دگرباشی و باروری - به

<<

مذهبی امکان پذیر شد. از سال ۲۰۱۲، کلیسای کاتولیک لهستان و گروه‌های محافظه‌کار، ابتکارات زیادی به کار گرفته‌اند: مخالفت با استفاده از واژه «جنسیت» در اسناد سیاسی و گفت‌وگو، مبارزه با آموزش و پرورش و قانون‌گذاری برابره به لحاظ جنسیتی (مثل تصویب کنوانسیون استانبول برای جلوگیری و مبارزه با خشونت علیه زنان و خشونت خانگی)، و تلاش برای محدود کردن حقوق جنسی و باروری. این کمپین شامل رهبران مذهبی کاتولیک، سیاستمداران محافظه‌کار، متفکران جناح راست و گروه‌های مخالف حق انتخاب بوده است. گروه‌های دیگری نیز به این کمپین پیوسته‌اند؛ برای مثال، جنبش توده‌ای والدین به نام نجات کودکان (Ratujmy Maluchy) که در حدود سال ۲۰۰۹ به وجود آمد تا با اصلاحات آموزشی مخالفت کند، به مبارزه علیه کنوانسیون استانبول پیوست، چون مقیاس‌های طراحی شده برای مقابله با خشونت خانگی را تهدیدی برای اقتدار والدین تلقی می‌کرد. سازمان‌ها و شبکه‌های مردم‌عادی به بسیج تعداد عظیمی از افراد مخصوصاً والدین دلواپسی کمک کرده‌اند که نگرانند «لابی همجنس‌گرایی» و آموزش‌دهندگان جنسی تهدیدی احتمالی برای فرزندان‌شان باشد. طرفداران ضدجنسیت محوری ادعا می‌کنند که از کودکان و خانواده و ارزش‌های مذهبی و فرهنگی لهستانی در برابر فمینیست‌ها، فعالان دگرپاشی و فعالان حقوق بشر محافظت می‌کند که گفته می‌شود سیاستمداران لیبرال و غرب فاسد حمایت‌شان می‌کنند. در این گفت‌وگو، جنبش ضد جنسیتی، حزب حاکم آن زمان، یعنی حزب لیبرال-محافظه‌کار سکوی شهروندی اغلب به عنوان بخشی از چپ افراطی نمایش داده می‌شد و در بیانیه‌های نهادهای خارجی مثل اتحادیه اروپا، به تلاش برای تخریب خانواده «سنتی» و ملت لهستان متهم می‌شد.

در این حمله محافظه‌کارانه، «جنسیت» عنوانی برای بحث در مورد تفاوت جنسی یا تحلیل ساختار مردانه و زنانه نیست. بلکه، «جنسیت» دائماً دسیسه‌ای بین‌المللی معرفی می‌شود که ناشی از انقلاب جنسی و/یا برابری جنسیتی تحمیل شده به سبک کمونیست است. این‌طور گفته می‌شود که «طرفداران جنسیت محوری» که گروه‌های فراملیتی مثل سازمان ملل و سرمایه جهانی حمایتش می‌کنند، قصد دارند سقط جنین، فساد و انحراف را در کنار فردگرایی شایعی تبلیغ کنند که اجتماعات و خانواده‌های سنتی را تخریب می‌کند. ادعا شده

که تحمیل تغییر جنسیت خودسرانه به کودکان بی‌گناه یکی از اهداف این جنبش است؛ مفهوم «جنسیت» دائماً با لغو تفاوت‌های جنسی و نیز آشفتگی در عرصه تمایلات جنسی انسانی پیوند دارد که منجر به کاهش جمعیت در بعضی از بخش‌های جهان شده است.

ضد جنسیت محوری فقط یک ویژگی لهستانی نیست. گفتمان مشابهی می‌تواند در هر جای دیگری پیدا شود. در روسیه معاصر، این ادعاها که همجنس‌گرایان و مبلغان برابری جنسیتی، ارزش‌های سنتی بومی را تهدید می‌کنند، حمایت مردمی از رژیم پوتین را تقویت کرده است؛ در فرانسه، بسیج توده علیه ازدواج همجنس‌گرایان، آشکارا در محبوبیت جبهه ملی سهم داشته است. در آمریکا، زن‌ستیزی صریح دونالد ترامپ مانع از پیروزی وی نشد و ظاهراً رأی‌دهندگان را برای امکان انتخاب اولین رئیس‌جمهور زن بسیج نکرد (در واقع، ۵۳ درصد از زنان آمریکایی سفید پوست به ترامپ رأی دادند). چه ارتباطی بین ظهور پوپولیسم جناح راستی و ضد جنسیت محوری وجود دارد؟ این دو ایدئولوژی نه تنها در ترویج نگرش محافظه‌کارانه اجتماعی در مورد روابط جنسیتی با هم وجه اشتراک دارند، بلکه در هدف قرار دادن نخبگان لیبرال به عنوان مسئول تنزل اقتصادی و اجتماعی کل جمعیت، نیز با هم مشترک هستند.

ما تحلیل خود را با شرکت در چند پروژه جمعی در واکنش به کمپین‌های اخیر ضد جنسیتی در اروپا بسط دادیم و نیز از طریق تجربه فعالان خود که دربردارنده مشارکت در برنامه‌های مختلفی است که هدف کمپین ضد جنسیتی لهستان قرار گرفته است. ما متون بی‌متعددی را تجزیه تحلیل کرده‌ایم: کتاب‌ها و مقالاتی که افراد سرشناس در حلقه ضد جنسیتی نوشته‌اند؛ مصاحبه‌ها و بیانیه‌های عمومی طرفداران ضد جنسیت محوری (از جمله دو پاپ، رهبران کاتولیک محلی و روشنفکران)؛ پوشش رسانه‌ای رویدادهای ضد جنسیتی؛ و موارد متنوع منتشر شده در وبسایت‌های جنبش‌ها و سازمان‌ها مثل شبکه لهستانی [www.stopgender.pl](http://www.stopgender.pl) و پلت فرم‌های بین‌المللی مانند [www.citizengo.org](http://www.citizengo.org) یا [www.lifesitenews.com](http://www.lifesitenews.com).

تمام متون «ضد جنسیتی» حسی از خطر قریب‌الوقوعی نخبگان لیبرال از جمله فمینیست‌هایی را منتقل می‌کنند که خطرناک و قدرتمند جلوه داده شده‌اند. در مقابل، مخالفان برابری جنسیتی و حقوق همجنس‌گرایی ادعا

می‌کنند که نماینده مردم عادی هستند، که هم سخت‌کوش و هم متعهد به خانواده‌هایشان توصیف می‌شوند. اساساً حس نهفته قربانی‌شدگی، هم بعد فرهنگی و هم بعد اقتصادی دارد: «طرفداران جنسیت محوری» همچون افرادی دیده می‌شوند که از تأمین مالی بسیار خوبی برخوردارند و ارتباط بسیار نزدیکی با نخبگان جهانی دارند؛ و مردم عادی همچون افرادی که پرداخت‌کننده هزینه جهانی شدن هستند. این نیروی فرهنگی و اقتصادی درهم‌تنیده به وضوح در استراتژی استدلالی ترجیحی ضد جنسیت محوری منعکس شده است: استفاده از روایتی محافظه‌کارانه از یک چهارچوب ضد استعماری. جنسیت محوری دائماً به عنوان یک تحمیل خارجی ارائه شده است و برابر با استعمار دانسته شده و با توتالیتریسم و تروریسم جهانی قرن بیستم مقایسه می‌شود. این جدل ارتباطی با بحث‌های پیرامون سلطه استعماری تاریخی واقعی از سوی غرب ندارد، اما گاهی حتی در مورد کشورهایی بدون سابقه مشخص استعماری مانند مثل لهستان نیز به کار می‌رود. مانند تمام حکایات پوپولیستی، این شعار مخالف با نخبگان بین‌المللی فاسدی است که مردم را استثمار کرده و خود «مردم» را بومی و اصیل و حاضر به مبارزه نشان می‌دهند.

وزیر سابق دادگستری لهستان یاروسلاو گوین مثالی گویا از این نوع گفتمان ضد جنسیت محور بود؛ یعنی کسی که در سال ۲۰۱۲ شدیداً با تصویب کنوانسیون استانبول مخالفت کرد. وی ادعا کرد که کنوانسیون «حامل ایدئولوژی جنسیت» است، اسب تروای ایدئولوژیکی است که برنامه‌های پنهانش در حال برچیدن خانواده‌های سنتی و ارزش‌های فرهنگی بومی است. در اتفاقی مشابه در ژانویه ۲۰۱۶، پاپ فرانسیس به افراد متدین نسبت به «ایدئولوژی جنسیت» به عنوان تحمیلی خطرناک از سوی کشورهای غربی و نوعی استعمار ایدئولوژیک و نیز اقتصادی هشدار داد. به گفته پاپ، کمک و آموزش خارجی همیشه با سیاست‌های برابری جنسیتی گره خورده است، اما «خانواده‌های خوب و قوی» می‌توانند بر این تهدید غلبه کنند.

رهبران کلیسای کاتولیک، بنیادگرایان جناح راستی و دانشمندان جنبش ضد جنسیتی، در توصیف‌شان از «جنسیت محوری»، استعمار ایدئولوژیک را با قدرت اقتصادی پیوند داده‌اند؛ قدرتی که اساساً همچون امری توصیف می‌شود که در دل نهادها و شرکت‌های فراملیتی‌جای

دارد. در لهستان، اغلب فعالان به اتحادیه اروپا اشاره می‌کنند؛ اما سایر بدنه‌های بین‌المللی، مؤسسات و انجمن‌ها نیز هدف قرار گرفته‌اند که شامل صندوق جهانی مبارزه با ایدز، سل و مالاریا، سازمان بهداشت جهانی، سازمان ملل یا یونیسف و بانک جهانی می‌شوند. در بافت لهستانی، طرفداران ضد جنسیت محوری همچنین ساختارهای جامعه مدنی که در دهه ۱۹۹۰ توسط خیرین غربی ایجاد شده‌اند و به طور خاص گروه‌های حقوق دگرباشی مانند کمپین مبارزه با ترس از همجنسگرایی را هدف قرار داده‌اند. این گروه‌ها به عنوان عاملان نخبه فاسد خارجی ترسیم شده‌اند. گابریل کوبی قدرت کلیدی ضد جنسیت محوری اروپا، در مصاحبه‌ای در گزارش جهانی کاتولیک اظهار داشت:

این انقلاب جنسی جهانی را اکنون نخبگان قدرت پیش می‌برند. این‌ها سازمان‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل و اتحادیه اروپا و مجموعه‌ای از زیرسازمان‌های مرموزشان هستند؛ سازمان‌های جهانی مثل آمازون، گوگل و مایکروسافت؛ شرکت‌های بزرگ مانند راکفلر و گوگنهایم؛ افراد بسیار ثروتمندی مثل بیل و ملیندا گیتس، تد ترنر، جورج سوروس و وارن بافت؛ و سازمان‌های غیردولتی مثل فدراسیون جهانی برنامه‌ریزی والدین و انجمن بین‌المللی

همجنسگرایان.

علیرغم این تأکید بر ارزش‌های «بومی» و «اصیل»، شبکه‌ای فراملیتی شامل سازمان‌هایی مثل کنگره جهانی خانواده و پلت‌فرم‌های بسیج‌گر مثل شهروند پیش برو (CitizenGo) جنبش ضد جنسیتی را تقویت کرده‌اند. برای مثال، مؤسسه اردو یوریس (Ordo Iuris) لهستان به طور نزدیکی با سازمان جهانی اتحادیه جوانان اروپا، مؤسسه حقوق بشر و خانواده کاتولیک که در آمریکا مستقر است، دیده‌بان کرامت اروپایی مستقر در بروکسل و جامعه بریتانیایی حفاظت از کودکان به دنیا نیامده که یکی از قدیمی‌ترین سازمان‌های ضد حق انتخاب است، همکاری می‌کند. علیرغم این پیوندهای فراملیتی، طرفداران ضد جنسیت محوری همواره گفتمانی ضد نخبه‌گرایانه اتخاذ می‌کنند و به مقام مردم عادی و هویت‌شان به عنوان اکثریت ستم‌دیده ارجاع می‌دهند تا حامیان را بسیج کنند که با موفقیت به نگرانی‌های مشروع مربوط به آینده خانواده‌ها و فرزندان‌شان متوسل شوند.

بازیگران محافظه‌کار توانسته‌اند حس رو به رشد نگرانی و همچنین بی‌ثباتی اقتصادی ناشی از ایدئولوژی و سیاست‌های نئولیبرال را مهار کنند. این نقطه نظرات به خشمی علیه

نخبگان منحطی تبدیل شده که در لهستان به عنوان «هواخواهان اروپا» که اخلاقاً فاسد هستند (یکی از شعار افراطی جناح راست: «شاهدبازان و بچه‌بازان، این هواخوان اروپایی!») و در آمریکا با ارجاعاتی مثل «هیلاری کلاهدار» ترسیم می‌شود. موج جدید ضد جنسیت محوری، تقابلی علیه سیاست‌ها و گفتمان‌های برابری جنسیتی را می‌سازد که ریشه در اواخر دهه ۱۹۷۰ دارند و نیز یک طغیان مجدد فراملیتی از پوپولیسم متعصبانه و ناسیونالیسم بومی را بازتاب می‌دهد. این استراتژی از طریق برابر ساختن «جنسیت» با فردگرایی شایع و استثمار اقتصادی و فرهنگی، و با ارائه خودش به عنوان یک جنبش از ارزش‌های بومی «اصیل» و مردم عادی در برابر نیروهای جهانی خارجی و نخبگان فاسد ثروتمند، راه را برای موفقیت‌های سیاسی پوپولیسم متعصبانه هموار می‌سازد. ضد جنسیت محوری، زبان نوین و محافظه‌کار مقاومت در برابر جهانی شدن نئولیبرال شده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Elżbieta Korolczuk <[bekorol@gmail.com](mailto:bekorol@gmail.com)>

Agnieszka Graff <[abgraff@go2.pl](mailto:abgraff@go2.pl)>

# < دفاع از حقوق باروری در لهستان

جولیا کوبیسا، دانشگاه ورشو، لهستان

در پاییز ۲۰۱۶، موج جدیدی از تظاهرات زنان علیه جرم‌انگاری سقط جنین در لهستان به راه افتاد. فمنیست‌های لهستانی از زمانی که قانون سختگیرانه ضد سقط جنین در ۱۹۹۳ تصویب شد، در حال مبارزه با آن-اند. قانون سقط جنین لهستان که یکی از سختگیرانه‌ترین قانون‌ها در اتحادیه‌ی اروپاست، سقط جنین را فقط در موارد زنا یا تجاوز، تهدید برای سلامتی و جان یک زن و اختلال ژنتیکی جنینی اجازه می‌دهد.

همانطور که فعالان لهستانی ادعا می‌کنند، ممنوعیت قانونی باعث ایجاد یک شبکه‌ی سقط جنین زیرزمینی در کشور شده است، اما این موضوع تا سال ۲۰۱۶ شتاب نگرفت. پس از اینکه حزب جناح راستی «قانون و عدالت»، اکثریت مجلس لهستان را در انتخابات ۲۰۱۵ به دست آورد، ممنوعیت‌های بیشتر برای باروری حتمی بود و فقط مشخص نبود که چه زمانی اعمال خواهند شد. در اوایل سال ۲۰۱۶، سران دولت شامل نخست وزیر، خانم بیتا زیدلو (Beata Szydło)، حمایت خود را برای ممنوعیت کامل سقط جنین اعلام کردند، و در همان زمان سازمان غیرانتفاعی بسیار محافظه‌کار اردو یوریس (Ordo Iuris) شروع به جمع‌آوری امضاء برای حمایت از مجازات زندان هم برای زنان و هم برای متخصصان زنان کرد و از صاحبان قدرت خواست تا با تحقیق و بررسی اطمینان حاصل کنند که سقط جنین‌های غیرعمدی آشکار، به وسیله‌ی داروهای پزشکی سقط جنین انجام نشده باشند.

خشم ناشی از کمپین جدید اردو یوریس سریع تبدیل به دو کمپین فعال شد: تظاهرات و اعتصاب‌های سازمان‌دهی شده از سوی سازمان نوپای دختران برای دختران که سازمانی مردمی با دستور کاری فمینیستی است و جنبشی قانونی به نام نجات زنان که به دست گروهی از فمنیست‌های سوسیال دموکرات که برای لغو قانون ضدسقط جنین لهستان کمپین تشکیل داده بودند به راه افتاد.

در اواسط سال ۲۰۱۶، اردو یوریس اعلام کرد که بیش از ۵۰۰ هزار امضاء در حمایت از پیشنهادش جمع‌آوری کرده است، در حالی که کمپین نجات زنان ۲۵۰ هزار امضاء جمع کرده بود. هر دو پیشنهاد به مجلس تقدیم شد. سازمان‌های کاتولیک جناح راستی چند پیشنهاد مشابه در دوره‌های قبلی ارائه کرده بودند اما این دو پیشنهاد رأی بیشتری آوردند؛ از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ که دادخواست مدافع آزادسازی - که ۱/۲ میلیون



زنان لهستانی در ورشو در حال اعتراض به قانون جدید سقط جنین، ۳ اکتبر ۲۰۱۶. عکس از الیزبیتا کورولسزوک

شهروند آن را امضا کرده بودند - رد شد، هیچ پیشنهادی مدافع آزادسازی ارائه نشده بود.

این بار، مجلس بلافاصله پروژه‌ی نجات زنان را رد کرد و در مقابل به بحث در مورد پیشنهاد جرم‌انگاری سقط جنین، ادامه داد - حرکتی که باعث تظاهرات سازمان نجات زنان و حزب جناح چپی رازم (Razem) شد که از حامیان‌شان درخواست کردند تا با لباس‌های سیاه به جمع اعتصاب‌کنندگان بپیوندند یا با استفاده از هشتگ اعتراض سیاه (#blackprotest) عکس‌هایشان را در رسانه‌های اجتماعی بگذارند. زمانی که یکی از معتبرترین بازیگران هلند پیشنهاد کرد که زنان لهستانی دست به اعتصابی همه‌جانبه بزنند - اعتصابی که الگویی از اعتصاب سال ۱۹۷۵ زنان در ایسلند بود - فعالان رسانه‌های اجتماعی از این ایده استقبال کردند و روز ۳ اکتبر (۲۰۱۶) را روز اعتصاب اعتراضی سیاه همه‌جانبه زنان لهستانی اعلام کردند. هیچ یک از سازمان‌های زنان برای اقدام فراخوان نداد با این حال بسیاری از فعالان جنبش‌های فمینیستی و احزاب سیاسی با ارائه‌ی زمان و منابع‌شان برای این کار، از آن حمایت کردند. در روزهای قبل از اعتصاب، بسیاری از کارفرمایان خصوصی و مقامات رسمی دولت محلی حمایت خود را از زنانی که می‌خواستند اعتصاب کنند اعلام کردند و واقعاً به کارمندان‌شان گفتند که روز ۳ اکتبر را مرخصی بگیرند. بعضی از دانشکده‌ها نیز کلاس‌های خود را تعطیل کردند.

به‌رغم موانعی مثل وضعیت قانونی اعتصاب، این اعتصاب با آن سطح بی‌سابقه بسیج نشان داد که به موفقیت بزرگی رسیده است. برخلاف تظاهراتی که در پایتخت و سایر شهرهای بزرگ اتفاق می‌افتد، اعتصاب زنان به معنی واقعی در سراسر لهستان تحت حمایت قرار گرفت. زنان و دختران به همراه بعضی از مردان حامی، اقداماتی را در دست - ۱۴۲ شهر و روستای سراسر کشور سازمان‌دهی کردند که شامل تقریباً ۱۵۰ هزار نفر، که همگی سیاه‌پوش بودند می‌شد. شعارها به حقوق پایه‌ی زنان، حق انتخاب باروری و کرامت زنان اشاره داشت که منع کامل سقط جنین نقض آنها به حساب می‌آمد. چون در روز اعتصاب باران شدیدی می‌بارید، اکثر شرکت‌کنندگان در زیر چتر ایستاده بودند یا راه می‌رفتند که به نماد دور از انتظار اعتراض تبدیل شد.

مقیاس و انرژی اعتراض بر حزب حاکم و مقامات رسمی کلیسای کاتولیک را شگفت‌زده کرد. اولین واکنش‌ها صریحاً زن‌ستیزانه بود: اسقفی کاتولیک ادعا کرد که زنان «نمی‌توانند هنگام تجاوز باردار شوند»، یک سیاستمدار پوپولیست تأکید کرد که زنان از نظر جنسی بی‌قیدوبند - اند و باید کنترل شوند و وزیر امور خارجه، زنان را کاملاً بی‌مسئولیت خواند. با این حال، سه روز بعد از اعتراض، مجلس قانون‌گذاری پیشنهاد منع کامل سقط جنین را رد کرد - یکی از معدود شکست‌های اخیر حزب حاکم لهستان بود.

دولت خطاباً خود را کنار گذاشت و در مقابل رویکردی ملایم‌تر اتخاذ

کرد. نخست وزیر اعلام کرد که زنان لهستانی که «بارداری دشوار» - اصطلاحی با حسن تعبیر که صفت «دشوار» در آن به بیماری‌های لاعلاج یا اختلال جنین که در حین بارداری کشف می‌شود اشاره دارد - را تجربه کرده‌اند یک بار کمک‌هزینه‌ای در حدود ۱۰۰۰ یورو دریافت خواهند کرد که اصولاً کمک‌هزینه‌ای برای به دنیا آوردن کودکی است که خیلی زود پس از تولد خواهد مرد. این کمک‌هزینه‌ها، به‌رغم اینکه انتقاد می‌کنند زنان را تبدیل به شیء می‌کند، رواج یافته است

بسیاری از فعالان درگیر در سازمان‌دهی اعتصاب اعتراضی سیاه همه‌جانبه زنان لهستانی تصمیم گرفتند به کار خود ادامه دهند تا دولت همچنان فشار را احساس کند. دو هفته بعد، آنها یک اقدام اعتراضی دیگر را سازمان دادند که کوچک‌تر بود اما یک دستور کار ۱۱ ماده‌ای را مطرح کرد که کرامت و آزادی زنان را در مقابل خشونت جنسی، خشونت خانگی و نظامی کردن جامعه ترویج می‌کرد و خواهان نوعی سیاست اجتماعی زن‌مدارتر بود. اعتراض سیاه حداقل دو فرد مشهور را تشویق کرد تا در سپهر عمومی در مورد سقط جنین‌های خود صحبت کنند و تابویی را در گفتمان عمومی بشکنند. اعتراض سیاه پذیرش عمومی درخور توجهی به دست آورد و ۵۸ درصد از نظرسنجی‌ها حمایت خود را اعلام کردند. همچنین این اعتراض پذیرش بین‌المللی درخور توجهی به دست آورد و زنان آرژانتین، ایسلند و کره‌ی جنوبی را تشویق کرد که اعتراضات مشابهی را سازمان‌دهی کنند. مجله‌ی سیاست خارجی (Foreign Policy) به باربارا نوواکا (Barbara Nowacka) از سازمان نجات زنان و آگنیسکا زیمیانویچ-بک (Agnieszka Dziemianowicz-Bąk) از حزب رازم به عنوان نمایندگان جنبش اعتصاب اعتراضی سیاه «جایزه‌ی متفکران جهانی سال ۲۰۱۶» را اهدا کرد.

دولت لهستان از زمان اعتصاب به رویکرد ملایم‌تر خود ادامه داده و هیچ اشاره‌ای به محدودیت‌های بیشتر برای سقط جنین نداد و در مقابل گفتمانی برای حمایت از کودکانی که با معلولیت زاده می‌شوند پدید آورده است - اگرچه برای افزایش بودجه در این زمینه هنوز گام‌های واقعی برداشته است. اما عمل‌باوری فمینیستی که در ماه اکتبر اعتصاب ملی به راه انداخت، همچنان طنین‌انداز است: اخیراً، زمانی که وزیر بهداشت استانداردهای ملی برای زایمان و مراقبت از مادران در بیمارستان‌ها را کاهش داد و حزب حاکم قانون و عدالت نشان داد که قصد دارد کنوانسیون استانبول شورای اروپا در خصوص پیشگیری از خشونت علیه زنان و خشونت خانگی و مبارزه با آنها را رد کند، زمان مشارکت‌کننده در اعتصاب همه‌جانبه زنان لهستانی اعلام کرد که «چترهایشان را نخواهند

بست» ■

نامه‌هایشان را به این نشانی بفرستید:

Julia Kubisa <[juliakubisa@gmail.com](mailto:juliakubisa@gmail.com)>

# < شبکهٔ جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

اولگ کوملیک از دانشگاه بن‌گوریون اسرائیل و رئیس شبکهٔ جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



تصویرسازی از آریو

جامعه‌شناسی شکل گرفت. اعضای جمعیت ما به طور همزمان هم در سطح محلی حضور پررنگ دارند و هم در سطح جهانی با هم در ارتباطند - وضعی که هم خوشایند است و هم چالش‌برانگیز. پس از شناسایی این پتانسیل از سوی شبکهٔ جامعه‌شناسان جوان نوبت به تحقق بخشیدن بدان می‌رسد. بنابراین هدف شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان فراهم کردن جایگاهی مفید و حمایتی برای جامعه‌شناسان جوان در جهت به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات، تبادل ایده‌ها و ایجاد همکاری در راستای پیشرفت شغلی و تولید، پخش و به‌کارگیری دانش و چشم‌اندازهای جامعه‌شناختی است.

دو سال و نیم گذشته پیشرفت‌های هیجان‌انگیزی را برای شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان به همراه داشته است. به دنبال تلاش‌های پیش‌تازانه و فراگیر برای تبلیغ شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان مخصوصاً در کشورهای نیم‌کرهٔ جنوب، شبکه‌ی عضویت به شکل درخور توجهی رشد کرده تا بیش از ۲۵۰۰

«شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان (JSN) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دانشجویان، دانشگاهیان و عمل‌ورزان تازه‌کاری که در زمینهٔ جامعه‌شناسی و رشته‌های مرتبط فعالیت می‌کنند را با علایق مضمونی و رویکردهای علمی گوناگون گرد هم می‌آورد. من در این مقاله در توضیح وظایف و فعالیت‌های کنونی شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان تلاش می‌کنم تا نشان دهم چگونه این اجتماع بین‌المللی منحصر به فرد مسیر حرفه‌ای اعضایش را هموار می‌کند و در سطحی گسترده‌تر به جامعه‌شناسی به عنوان یک حرفه پروبال می‌دهد.

شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان که در سال ۲۰۰۶ و با تشویق رؤسای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کمیته‌ی اجرایی آغاز به کار کرد بر مبنای تجربهٔ غنی شرکت‌کنندگان در «آزمایشگاه‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی» برای دانشجویان دکتری، «رقابت جامعه‌شناسان جوان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی» و کنگره‌های انجمن بین‌المللی

<<



دانشجوی کارشناسی ارشد، داوطلبان دکتری، هیئت‌های علمی تازه‌کار و حتی باسابقه را دربرگیرد. اگرچه اغلب اعضا دانشگاهی‌اند، عمل‌ورزان و فعالانی نیز تقاضای پیوستن به این شبکه را کرده‌اند؛ و ما به هم‌همی کسانی که جامعه‌شناسی را تکیه‌گاه کارشان می‌بینند خوشامد می‌گوییم.

فعالیت شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان بر پایه‌ی چهار رکن مکمل شکل گرفته است. پیش از همه، **فهرست پست‌گذاری جدید** شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان به سرعت تبدیل به یک منبع اطلاعاتی محبوب برای جامعه‌شناسان جوان شد. هر دو هفته، خبرنامه‌ی شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان در خصوص این موضوعات به روزرسانی‌های مفید، جالب و مرتبطی می‌کند: فراخوان مقالات، موقعیت‌های تحصیلی فوق دکتری، اعلام بورس‌های تحصیلی، استخدام‌ها و مقالات تفکربرانگیز در رابطه با جامعه‌شناسی و زندگی دانشگاهی.

دوم، «چکیده‌های رساله‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی» پایگاه داده‌ای است با دسترسی آزاد که به جامعه‌شناسان جوان امکان می‌کند تا چکیده‌ی مقالات دکتری خود را به همراه زندگی‌نامه‌ای مختصر و جزئیات تماس‌شان ارائه دهند؛ در حال حاضر این

پایگاه شامل ۶۵۰ چکیده است. پایگاه به کاربران کمک می‌کند که دیگرانی که موضوعات مشابهی را بررسی می‌کنند یکدیگر را بیابند و از این رهگذر بین پژوهشگران همکاری ایجاد می‌کند. علاوه بر این، ناشران نیز اکنون دارند گشت زدن در این پایگاه داده را یاد می‌گیرند و گاهی با کسانی که چکیده‌ی کار خود را ثبت کرده‌اند، تماس می‌گیرند.

سوم، از دو سال و نیم پیش که شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان **صفحه‌ی فیسبوک** و **توییتر** خود را راه‌اندازی کرد، هزاران دنبال‌کننده و بازدیدکننده، از رهگذر پست‌گذاری اظهارات آنلاین، چکیده‌های مقالات و لینک‌های جذاب و دسترسی به آنها توانسته‌اند از مزیت‌های مختلف رسانه‌های اجتماعی استفاده کنند.

و در آخر، شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان با افتخار سنت برگزاری «همایش بین‌المللی سالانه‌ی علوم اجتماعی اسلوونی» و حمایت از نشست‌های دانشگاهی دیگر و گرد هم آوردن دانشوران جوان از کشورها و مناطق مختلف را حفظ کرده است.

از اعضای هیئت مدیره‌ی شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان، دلورس مودیک (Dolores Modic) و تامارا بی. والیک (Tamara B. Valic) به سبب

مشارکت‌شان قدرانی می‌کنم و از دبیرخانه‌ی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به سبب همکاری سریع و پایدارش، کمال تشکر را دارم. می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم تا بگویم که شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان همیشه پیشنهادات جدید را با گشاده‌رویی می‌پذیرد و از هر ابتکار عمل و کمکی قدردانی می‌شود.

در کنار پروژه‌های مهم انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کمیته‌های تحقیقی آن، شبکه‌ی جامعه‌شناسان جوان به ساختن اجتماعی جهانی از جامعه‌شناسان کمک کرده است، جامعه‌شناسانی که برای باز کردن کلاف سردرگم ریخت‌شناسی اجتماعی-سیاسی مجهزترند. همانطور که جامعه‌شناسان جوان راه ما را از میان واقعیت‌های سخت نولیبرال و بازاری شده و در سایه‌ی گرایش‌های اقتدارگرایانه و ملی‌گرایانه هموار می‌کنند، ما لزوم و ذات جامعه‌شناسی به عنوان یک حرفه را در خاطر می‌سپاریم. در طول این مسیر و تحت حمایت همکاران معتبرمان، امیدواریم با هم رشد کنیم و مشعل روشنفکری ارزشمند جامعه‌شناسی را روشن نگه داریم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Oleg Komlik <[komlik@gmail.com](mailto:komlik@gmail.com)>

# < ترجمه مجله گفتگوی جهانی به زبان اندونزیایی

کامانتو سونارتو، دانشگاه اندونزی، دیوک، اندونزی

## «بسیاری از مفاهیم اساسی به طور رسمی ترجمه نشده اند»

در علوم اجتماعی، مخصوصاً مفاهیم جدیدتر، هنوز به طور رسمی ترجمه نشده‌اند و بسیاری از افراد دانشگاهی مایلند تا مفاهیم اساسی را همانطور به انگلیسی استفاده کنند. جدا از جستجو در فرهنگ لغات، فرهنگستان و نیز نشریات تخصصی، و بحث در مورد مسائل ترجمه‌ای مشخص در بین خودمان، اعضای تیم گاهی با متخصصان مرتبط مشورت می‌کنند و گاهی به دنبال توضیحی از سوی نویسندگان مقالات مجله گفتگوی جهانی که مقالاتشان ترجمه می‌شود، هستند.

پس از مرور همتای تمام مقالات ترجمه شده که شامل ترجمه‌های خودشان و ارتباط با دیگران برای حل مشکلات اساسی ترجمه‌ای است، اعضای تیم به مرحله صفحه‌آرایی می‌رسند. پیش از اینکه نسخه نهایی به ویراستار مجله تحویل داده شود، کارهایی انجام می‌شود تا از هماهنگی مقالات ترجمه و تنظیم شده مجله گفتگوی جهانی با دستورالعمل‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی اطمینان حاصل شود.

پس از انتشار مجله گفتگوی جهانی در سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، هیئت تحریریه لینک این مجله را به انجمن جامعه‌شناسی اندونزی (ISI)، انجمن برنامه‌های مطالعاتی جامعه‌شناسی اندونزی (APSSI)، گروه‌های آموزشی و برنامه‌های درسی مختلف جامعه‌شناسی، کتابخانه‌ها، مراکز تحقیقاتی، انجمن‌های دانشجویی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسانی از دانشگاه‌های مختلف ارسال می‌کند. ■

نامه‌های تان را به این آدرس ارسال کنید:

Kamanto Sunarto <kamantos@yahoo.com>

در ماه آوریل ۲۰۱۵، گروهی از جامعه‌شناسان اندونزیایی، تیم تحریریه اندونزیایی را شکل دادند. سپتامبر ۲۰۱۵، شماره سوم از سال پنجم مجله گفتگوی جهانی، اولین نسخه به زبان اندونزیایی منتشر شد. اندونزیایی در آن زمان، شانزدهمین زبان گفتگوی جهانی بود.

تیم تحریریه شامل ۹ جامعه‌شناس است که متعلق به ۵ دانشگاه مختلف در ۴ شهر هستند: دانشگاه اندونزی در دیوک، دانشگاه گادجاه مادا و دانشگاه ساناتا دارما در یوگیاکارتا، مؤسسه کشاورزی بوگور در بوگور و دانشگاه نوسا سنداندا در کوپانگ. چهار عضو در حال حاضر دانشجوی دکتری در دانشگاه ملی استرالیا، مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی در پاریس، دانشگاه آمستردام و دانشگاه لیدن هستند.

سه عضو هیئت تحریریه، مسئول مرور همتای مقالات ترجمه شده هستند. اعضای هیئت تحریریه نیز در ترجمه مقالات مشارکت می‌کنند، مخصوصاً در زمانی‌هایی که تعداد مترجمان در دسترس محدود باشد و مرور همتای ترجمه‌های یکدیگر را انجام می‌دهند. به علاوه، یکی از اعضای هیئت تحریریه به عنوان رئیس تحریریه کار می‌کند، عضو دیگری رابط اعضای تیمی است که در ترجمه مقالات مشارکت می‌کنند و عضو سوم به عنوان رابط با تیم مدیریت گفتگوی جهانی عمل می‌کند. یک فارغ‌التحصیل مقطع فوق لیسانس نیز به هیئت تحریریه در ویراستاری، طراحی و تنظیم مجله گفتگوی جهانی به زبان اندونزیایی کمک می‌کند.

یک ماه پیش از اینکه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی مجله گفتگوی جهانی را منتشر کند، تیم تحریریه هر کدام از اعضای تیم را دعوت می‌کند تا بسته به میزان آمادگی اش، یک یا دو مقاله را ترجمه کند. به دلیل وجود فاصله بین دانشگاه‌های اعضای تیم - که از ۶۵ تا ۲۷۷۰ کیلومتر است - همه ارتباطات از طریق ایمیل و رسانه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد.

چالش‌های پیش روی تیم اندونزیایی در فرآیند ترجمه تقریباً مشابه تجربه تیم تحریریه رومانیایی است که در شماره ۶.۳ مجله گفتگوی جهانی (سپتامبر ۲۰۱۶) تشریح شده است. در کنار تفاوت‌های ساختاری اساسی بین زبان‌های انگلیسی و اندونزیایی، بسیاری از مفاهیم اساسی

# م معرفی گروه سردبیری اندونزی



**کانانتو سونارتو** استاد بازنشسته جامعه‌شناسی در گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه اندونزی است. دکترایش را در سال ۱۹۸۰ در رشته آموزش از دانشگاه شیکاگو گرفت. علائق پژوهشی فعلی اش تحصیلات تکمیلی و تاریخ جامعه‌شناسی است. عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی آموزش (RC04) و تاریخ جامعه‌شناسی (RC08) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است.



**هاری نوگروهو** در حال حاضر دانشجوی دکتری مؤسسه انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی توسعه دانشگاه لیدن هلند و مدرس گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی و سیاسی دانشگاه اندونزی است. مدرک کارشناسی ارشدش را از مؤسسه علوم اجتماعی دانشگاه آراسموس در لاهه هلند دریافت کرده است. علائق پژوهشی اش جامعه‌شناسی کار، جنبش‌های اجتماعی، سیاست‌های محلی و نابرابری اجتماعی است. هاری عضو کمیته پژوهشی جنبش کارگری (RC44)، طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) و جنبش‌های اجتماعی، کنش جمعی و تغییرات اجتماعی (RC48) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است.



**لوسیا راتیه کوسومادوی** دانشجوی دکتری مرکز تحلیل و مداخلات جامعه‌شناختی مدرسه عالی علوم اجتماعی پاریس فرانسه است. مدرک تحصیلات تکمیلی اش را نیز در سال ۲۰۰۶ از مدرسه عالی علوم اجتماعی گرفت. در حال حاضر مدرس گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی و سیاسی دانشگاه اندونزی است. علائق پژوهشی اصلی اش جنبش‌های اجتماعی، هویت، دین، جوانی و آموزش است. لوسیا عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی دین (RC22) و طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی (RC47) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است.



**فینا ایدریاتی** مدرس و پژوهشگر گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه گادجاه مادا در یوگیا کارتا است. در حال حاضر دکترایش را در کالج هنر و علوم اجتماعی دانشگاه ملی استرالیا پی می‌گیرد. عنوان پروژه پژوهشی اش *امرزیستی/اجتماعی و بازتعریف هویت زنان به تازگی ناتوان شده در اندونزی پسازلزله* است که در آن از روش مردم‌نگاری برای فهم جنسیت، فرهنگ و جامعه، متجسد شدن، ناتوانی، فاجعه و مسائل حقوق بشر استفاده می‌کند. فینا عضو انجمن جامعه‌شناسی اندونزی و کمیته پژوهشی بدن در علوم اجتماعی (RC54) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است.



**ایندرا رانتا ایراواتی پاتیناسارانی** مدرس گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه اندونزی است. حوزه‌های مطالعاتی اش قشربندی و تحرک اجتماعی، نابرابری اجتماعی، فقر و جامعه‌شناسی آموزش است. دکترایش را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه اندونزی و ارشدش را از دانشگاه ایالتی میشیگان در آمریکا دریافت کرده است. عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی آموزش (RC04) و قشربندی اجتماعی (RC28) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است. همچنین عضو انجمن جامعه‌شناسی اندونزی است.



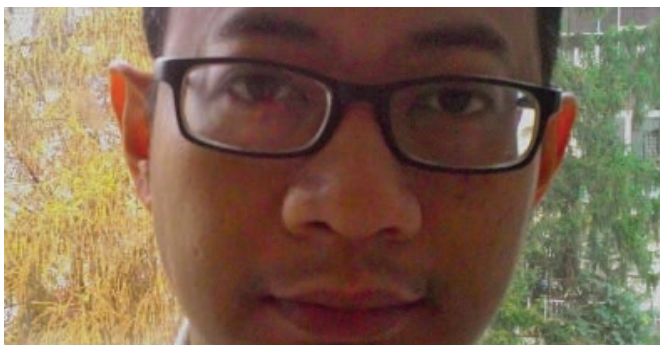
**ندیکت هاری جولیانو** مدرس تحصیلات تکمیلی مطالعات فرهنگی و دینی دانشگاه سانتا دارما در یوگیاکارتا در اندونزی است. همچنین پژوهشگر سمنی محلی به نام Sahabat Insan است که روی مسائل کارگران مهاجر کار می‌کند. در سال ۲۰۱۷ ارشد و در سال ۲۰۱۱ دکترایش را در مطالعات توسعه از دانشگاه آکسفورد بریتانیا گرفته است. علائق اصلی پژوهشی اش جنبش کارگری، کارگران مهاجر، سیاست‌گذاری‌های هویتی و اقتصاد غیررسمی است.



**محمد شهیب‌الدین** دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی دانشگاه آمستردام هلند است. مدرس گروه ارتباطات و توسعه اجتماع دانشکده بوم‌شناسی انسانی مؤسسه کشاورزی بوگور در اندونزی است. او مدیر اجرایی مؤسسه ساجاگیو بوده است؛ مؤسسه‌ای پژوهشی که بر فقر، توسعه روستایی و تغییرات کشاورزی متمرکز است. علائق پژوهشی اش شامل سیاست‌گذاری‌های اصلاح ارضی، مطالعات کشاورزی، مطالعات تضاد و صلح و جنبش‌های اجتماعی روستایی است.



**دومینگوس السید لی** مدیر اجرایی و پژوهشگر مؤسسه حکمرانی منابع و تغییرات اجتماعی است. دکترایش را در سال ۲۰۱۴ از دانشگاه بیرمنگام در بریتانیا گرفته است و بین سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، پست‌دکترایش را در مدرسه کندی هاروارد در بوستون ایالات متحده آمریکا گذرانده است. در حال حاضر مدرس دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه نوسا سدانان در کویانگ در شرق اندونزی است. علائق پژوهشی اش مهاجرت، قاچاق انسان، مشارکت اجتماعی و جامعه‌شناسی روستایی است.



**آنتونیوس آریو ستو هارجانا** مدرک دکترایش را از مؤسسه قوم‌شناسی، دانشگاه گوتته در فرانکفورت آلمان گرفته است. کارشناسی ارشدش را در رشته مطالعات جنوب شرق آسیا دانشگاه پاساو در آلمان به پایان برده است. در حال حاضر مدرس گروه جامعه‌شناسی در دانشکده علوم اجتماعی و سیاسی دانشگاه اندونزی است. علائق اصلی پژوهشی اش در مطالعات فرهنگی، مطالعات رسانه و شبکه‌های اجتماعی است.